

مرجع جزوات درسی و کنکوری 🔍

بانک سوالات احتمالی نهایی و شبیه نهایی 📖

جزوه های خلاصه شده و شب امتحان 📅

کتاب های کمک آموزشی 📚



جهت عضویت در کانال ما آیدی

ذیل را در تلگرام سرچ کنید 🔍

@MoallemanNew

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

❦❦❦

عربی، زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه

کد ۱۱۲۲۰۶

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۴ - ۱۴۰۳



الفهرس

	المقدمة
۳	الدرس الأول
۴	الَّذِينَ وَالْقَدِيرُ
۵	المعجم
۵	حول النص
۵	إِغْلَمُوا - معاني الحروف المشبهة بالفعل وَ لَا النافية للجنس
۹	التمارين
۱۵	البحث العلمي
۱۶	الدرس الثاني
۱۷	مَكَّةُ الْمَكْرَمَةِ وَالْمَدِينَةُ الْمُتَوَدَّةُ
۱۷	المعجم
۱۸	حول النص
۱۹	إِغْلَمُوا - أحوال
۲۲	التمارين
۲۷	الدرس الثالث
۲۹	الْكُتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ
۲۹	المعجم
۲۹	حول النص
۳۰	إِغْلَمُوا - الاستثناء
۳۴	التمارين
۴۰	الدرس الرابع
۴۲	الْفَرْدَقُ
۴۲	المعجم
۴۲	حول النص
۴۳	إِغْلَمُوا - المفعول المطلق
۴۶	التمارين
۵۲	المفردات
۵۷	مترادف ومتضاد
	جمع تكسير
	المعجم

الدُّرُسُ الْأَوَّلُ

حال

﴿... أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾^۱ یونس: ۱۰۵

با یکتاپرستی به دین روی آور.

﴿الَّذِينَ وَ التَّائِبِينَ دِينَ وَ دینداری

التَّائِبِينَ فِطْرِي فِي الْإِنْسَانِ. وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا :

دینداری در انسان ذاتی و فطری است. و تاریخ به ما می گوید:

اسم لای نفی جنس و او حالیه=که

لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.

هیچ ملتی از ملت های زمین نیست مگر اینکه آیین و روشی برای پرستش داشته باشد.

فَالْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النُّقُوشِ وَ الرُّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ، تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالْأَدِينِ

پس آثار کهنی که انسان آنها را کشف کرده، و تمدن هایی که آنها را در خلال نوشته ها (کتیبه ها) و کنده کاری ها (نگاره ها) و نقاشی ها و تندیس ها (پیکره ها، مجسمه ها) شناخته است، بر توجه انسان به دین تاکید می کند.

وَ تَذُلُّ عَلَى أَنَّهُ فِطْرِي فِي وُجُودِهِ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافَةً؛ مِثْلَ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.

و بر اینکه این (دینداری) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است، دلالت می کند؛ ولی عبادت ها و مراسم (آیین هایش) خرافی بود؛ مانند چند خدایی (تعدد خدایان) و پیشکش کردن قربانیان به آنها (به خدایان) برای به دست آوردن خشنودی آنها و دوری از بدی شان.

جمله حالیه

وَ اِزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ^۱. وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

صفت

در گذر زمان این خرافه ها در دین های [ادیان مختلف] مردم افزایش یافت. ولی خدای- پر برکت و بلند مرتبه باد نام او- مردم را در این حالت رها نساخت؛ پس (قطعاً) در کتاب با کرامتش فرموده است:

حال

﴿أَيَّاحَسَبِ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُوءِي﴾^۲ الْقِيَامَةُ: ۳۱ آیا انسان گمان می کند (می پندارد) بیهوده و پوچ رها می شود؟!

لِذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.

بدین سبب پیامبران را به سوی شان فرستاد تا راه راست و دین حق را آشکار کنند. (توضیح دهند)

صفت

وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ^۲.

و قرآن کریم درباره روش و کردار پیامبران درود بر آنها باد و کشمکش و درگیری آنها با اقوام کافرشان با ما سخن گفته است.

۱- العصور (دوره ها، زمان ها): جمع مکسر، مفردش «العصر» / مَرَّ الْعُصُورِ: گذر زمان

۲- صفت در عربی با موصوف خود مطابقت می کند ولی در فارسی به شکل «مفرد» ترجمه می شود.

و لَتَذْكُرَ مَثَلًا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^{مفعول} الَّذِي ^{بدل} حَاوَلَ أَنْ يُنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ. ^{صفت}
و باید یاد کنیم مثالی را [داستان] ابراهیم خلیل درود بر او باد را که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت‌ها نجات دهد.
فَقِيَ أَحَدَ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحِيدًا، فَحَمَلَ ^{مفعول} فَأَسَا، ^{مفعول} وَ كَسَرَ ^{مفعول} جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ ^{وقتی} إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ، ^{حال}
پس در یکی از عیدها، وقتی قومش از شهر خود بیرون رفتند، ابراهیم درود بر او باد تنها ماند، پس تبری را برداشت، و همه بت‌ها بجز بت بزرگ را در معبد (پرستشگاه) شکست،

ثُمَّ عَلَّقَ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.
سپس تیر را بر دوش او (بت بزرگ) آویخت و پرستشگاه را ترک کرد.
وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكَسَّرَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الْفَاعِلُ، فَاحْضَرُوهُ لِلْمَحَاكِمَةِ وَ سَأَلُوهُ:
و وقتی مردم برگشتند، بت‌های خود را شکسته دیدند، و گمان کردند که ابراهیم درود بر او باد همو این کار را کرده است (کننده کار است)، پس او را برای دادگاهی کردن (محاکمه) احضار کردند (آوردند) و از او پرسیدند:

﴿... أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ ^{الأنبياء: ۶۳} ای ابراهیم، آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

فَأَجَابَهُمْ: **لَمْ تَسْأَلُونَنِي؟!** إِسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.

پس به آنها پاسخ داد: چرا از من می‌پرسید؟! از بت بزرگ بپرسید.

«بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ: «إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ؛ **إِنَّمَا** يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمُ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا».

مردم شروع به پیچ پیچ کردند: قطعاً بت سخن نمی‌گوید، ابراهیم فقط قصد دارد بت‌های ما را مسخره کند. (ترجمه مولف)

وَ هُنَا ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ ^{الأنبياء: ۶۸} و در اینجا گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

(آلهة جمع مکسر مفردش «إله»)

فَقَذَفُوهُ فِي النَّارِ، فَانْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

پس او را در آتش انداختند، و خداوند او را از آن (آتش) نجات داد.

المعجم

أَحْضَرَ: آورد، حاضر کرد	حَرَّقَ: سوزاند	الْفَأْسُ: تیر «جمع: الْفُؤُوس»
الْأَصْنَام: بت‌ها «مفرد: الصنم»	الْخَنيف: یکتاپرست	الْقُرَابِين: قربانی‌ها «مفرد: الْقُرْبَان»
أَقِمَّ وَجْهَكَ: روی بیاور (ماضی: أَقَامَ/ مُضَارِع: يُقِيمُ)	السُّدَى: بیهوده و پوچ	الْكُتِفُ، الْكُتِفُ: شانه «جمع: الْأَكْتَاف»
بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ: شروع به پیچ پیچ کردند (ماضی: تَهَامَسَ / مُضَارِع: يَتَهَامَسُ)	السَّيْرَةُ: روش و کردار، سرگذشت	كَسَرَ: شکست
الْتَجَنَّبُ: دوری کردن (ماضی: تَجَنَّبَ/ مُضَارِع: يَتَجَنَّبُ)	السَّعَائِرُ: مراسم	النَّقُوشُ: کنده‌کاری‌ها، نگاره‌ها «مفرد: النَّقْش»
	النَّضَاعُ: کشمکش = النِّزَاعُ ≠ السَّلَم	
	عَلَّقَ: آویخت	

وَلْتَذْكُرْ مَثَلًا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ: و باید یاد کنیم مثالی را، [داستان] ابراهیم خلیل را

بَدَأَ + فعل مضارع (يَتَهَامَسُونَ): بدأ به معنای «شروع به کردند» و فعل مضارع معمولاً به شکل «مصدر» ترجمه می شود.
نقوش را با کلمه نقاشی اشتباه نگیرید. الرَّسْمُ : نقاشی ، النقش: کنده کاری / الشَّعَائِرُ واحد آن الشَّعِيرَةُ: علامت، نشانه
لَمْ و لَمْ = ما = لَمْ به معنای چرا (لَمْ تَسْأَلُونِ؟) / لَمْ + مضارع تغییر یافته = معال ماضی منفی (لَمْ تَسْأَلُوا: نپرسیدید)
«فأس، نار، دار، أرض، حرب، بئر، ريح، روح، عصا، كف، يد، رجل، اذن، عين» مؤنث هستند.

حَوَلِ النَّصِّ

✓ x

كَهَّ عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- كَانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لِلْإِلَهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَ تَجَنَّبَ شَرَّهَا. ✓
- ۲- عَلَّقَى إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ. x
- ۳- لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ. x
- ۴- الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالْدِّينِ. ✓
- ۵- إِنَّ التَّنْدِيْنَ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ. ✓
- ۶- لَا يَتَرَكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدىً. ✓

إِعْلَمُوا

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

۱- الْحُرُوفُ الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد «إِنَّ، أَنْ، كَانَ، لَكِنْ، نَيْتَ، لَعَلَّ» آشنا شوید.

إِنَّ: لرفع الشك و تأكيد على الجملة بأجمعها

﴿إِنَّ: جمله پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةُ: ۱۲۰ بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

✓ در غیر حدیث و آیه، به عنوان تکیه کلام عرب، می توان معنا نکرد.

✓ قید تأکید اول جمله ترجمه می شود: بی گمان، قطعاً، براستی، همانا

✓ بعد از امر و نهی و شبه امر (علیک= باید) معادل «که، زیرا»

معانی

إِنَّ:

أَنْ: حرف للتواصل بين الجملتين

نکته: «أَنْ» هیچوقت اول جمله نمی آید.

﴿أَنْ: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۹ گفت می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

۱ لَمْ يَكُنْ = ما كان (نبود) معادل ماضی منفی / ل اول جمله اسمیه به معنای دارد / لَمْ يَكُنْ ل = ما كان ل (نداشت)

۲ برای تأکید کل جمله ما بعد: إِنَّ (بی گمان) / برای ربط: أَنَّ (که، اینکه) / برای تشبیه: كَأَنَّ (مانند، گویی)، اگر خبرش جامد باشد به معنای «مانند» و اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد، به معنای «گوی». / برای استدراک و رفع ابهام جمله ماقبل و تکمیل پیام: لَكِنَّ (ولی) / هنوز محقق نشده است: لَيْتَ (امر محال) و لَعَلَّ (امر ممکن) / برای مَنِّي و آرزو: لَيْتَ (کاش، کاشکی، ای کاش) / برای ترجی و امید (بمکن وقوعه): لَعَلَّ (شاید، امید است) / برای تعلیل: «لَأنَّ» = «فإن»: زیرا

لَأَنَّ: حرف للتعلیل
مَعَ أَنَّ: با اینکه، عَلَى أَنَّ: بر اینکه

✓ معمولاً «لَأَنَّ» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ مثال:

پرسش: لماذا ما سافرت بالطائرة؟
پاسخ: لَأَنَّ بِطَاقَةَ الطَّائِرَةِ غَالِيَةً.
چرا با هواپیما سفر نکردی؟
زیرا بلیط هواپیما گران است.

كَأَنَّ: للمشابهة و قد تدلّ على الظن

📖 كَأَنَّ: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَنُ: ٥٨ آنان مانند یاقوت و مرجاند.
كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرِكُ. گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.

لَكَنَّ: للاستدراك و لإزالة إبهام ما قبل / لرفع الإبهام عما قبله

📖 لَكَنَّ: به معنای ولی و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةُ: ٢٤٣
بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

لَيْتَ: تدلّ على المُنَى و على امرٍ لا يمكن وقوعه

📖 لَيْتَ: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لَيْتَ» هم به کار می رود؛ مثال:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرِيًّا﴾ الْتَبَاءُ: ٤٠ و کافر می گوید ای کاش من خاک بودم!
لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ يَوْمًا: ای کاش جوانی روزی برگردد.

لَعَلَّ: تدلّ على الرجاء و على امرٍ ممكن الوقوع

📖 لَعَلَّ: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا * عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الْأَخْزَفُ: ٣
بی گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خرددورزی کنید.

* الْقُرْآن: خواندن (برای دبیر: قرآناً: حال موطئه) / عَقَلَ: خردورزی کرد / لَيْتَ و لَعَلَّ فعل مضارع = معادل مضارع اخباری یا مضارع التزامی / لَيْتَ+ ماضی = بر اساس سیاق جمله ماضی معنا می کنیم (حالا یا ماضی ساده یا ماضی بعید یا ماضی استمراری ...) / لَعَلَّ: از ادوات حصر- است به معنای «فقط، تنها، منحصرأ» که بر سر جمله اسمیه و فعلیه وارد می شود و معمولاً در جمله اسمیه، مبتدا را مورد حصر قرار می دهد و در جمله فعلیه، فاعل را.
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا: وَلِيٌّ شما فقط خداوند و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند هستند.
إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمَّ و لِأَبٍ: مردم فقط از یک پدر و از یک مادرند.
إِنَّمَا يَعْيشُ فِي رَاحَةٍ مَن يَتْرُكْ حِرْصَ الدُّنْيَا: فقط کسی که حرص دنیا را ترک کند، در راحتی زندگی می کند.
إِنَّمَا يَقْصُدُ إِبْرَاهِيمُ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا: ابراهیم فقط قصد دارد بت هایمان را مسخره کند.
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ: فقط مؤمنان برادرند.

✚ تذکر مهم: در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت (بافت سخن) توجه کرد.

ترجمه، هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی های زبانی مانند شناخت و ویژگی های زبان مبدأ و مقصد باشد.

که اختر نفسک (۱): ترجمه هاتین الایتین الکریمتین.

معادل ماضی استمراری

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكُمْ كُنُفٌ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ^{آلرؤم: ۵۶} اکنون روز رستاخیز است، ولی شما خودتان نمی دانستید! (فولادوند) و این، روز قیامت است و شما نمی دانسته اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَيْنًا مَرْصُوصًا﴾ ^{آلصف: ۴} بی گمان خداوند کسانی را صف در صف در راه او می جنگند، دوست می دارد؛ گویی ایشان ساختمان استوارند.^۳

نفی اشد

۲- لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ = ما من

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده اید:

۱- لا به معنای «نه» (لای جواب) در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بُجُنُودٍ؟ لَا، أَنَا مِنْ يَرْجُودٍ.

۲- لای نفی مضارع مانند لَا يَذْهَبُ: نمی رود.

۳- لای نهی مانند لَا تَذْهَبُ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اَوَّل و سوم شخص؛ مانند لَا يَذْهَبُ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ ^{البقرة: ۳۲} جز آنچه به ما آموخته ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لَا كُنْزٌ أَغْنَىٰ مِنَ الْقَنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام هیچ گنجی بی نیازکننده تر از قناعت نیست.

● لای نفی جنس بر سر فعل نمی آید؛ ولی مواظب باشید مصادر را با فعل اشتباه نگیرید.

لای نفی جنس ← لا تبادُل - لا تعلِّم / لای نفی فعل ← لا تبادُل - لا تعلِّم ● لای نفی جنس بر سر اسم مفتوح وارد می شود.

نکته ۱: اسم لا نکره است و مفتوح (بدون ال - بدون تنوین)

نکته ۲: بین لای نفی جنس و اسمش فاصله نباید باشد.

● خبر لا نفی جنس (اسم یا فعل یا جار و مجرور یا محذوف است)

لا لباس أجمل من العافية. هیچ لباسی زیباتر از تندرستی نیست.

لا تلميذ رَسِب في هذه الامتحان. هیچ دانش آموزی در این امتحان مردود نشد.

لا فقر كالجهل. لا طاقة له به. هیچ فقری مانند نادانی نیست. هیچ توانی نسبت به آن نداریم.

لا شك. لا إله إلا الله. هیچ شکی نیست. (بی شک) هیچ معبودی جز الله نیست.

۵- لای عطف: رابط بین دو کلمه یا دو عبارت است. إِنَّمَا الشَّرُّ بِالْعَقْلِ لَا بِالْمَالِ.

۶- لای زائد: بلا شك. لا أملك لنفسي نفعاً ولا ضراً إلا ما شاء الله. ما رأيت أجود ولا أكرم من النبي.

* اَلْبَعْثُ: رستاخیز / يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا: صف در صف در راه او می جنگند / اَلْبُنْيَانُ الْمَرْصُوصُ: ساختمان استوار

۳ ترجمه فولادوند: در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می کنند. صفا: در یک صف، در یک ردیف، صف بسته، صف در صف

که اختر نفسک (۲): تَرْجَمُ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

- ۱- لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار (عمل) باشد.
خیر با الف و لام : (الخیر) و خیر بعد از لای نفی جنس ، اسم تفضیل نیستند.
- ۲- لَا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.
- ۳- لَا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ جامه‌ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.
- ۴- لَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.
- ۵- لَا سَوْءَ أَسْوَأُ مِنَ الْكُذْبِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ بدی‌ای از دروغ بدتر نیست.

که اختر نفسک (۳): اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِيهِ.

- ۱- ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ...﴾ الْاَنْعَامُ: ۱۰۸
و کسانی را که به جای خدا فرا می‌خوانند ..**دشنام** **ندشید**؛ زیرا که به خدا دشنام دهند....
(برای دبیر: «ف» در «فیسبوا»؛ فای سبیه است؛ به معنای «زیرا که، که» برای همین نون مضارع را حذف کرده است.)
- ۲- ﴿وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾ يُونُسُ: ۶۵
گفتارشان تو را **نباید** **اندوهگین** **سازد**؛ زیرا ارجمندی، همه **از آن**..... خداست.
- ۳- ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ الزُّمَرُ: ۹
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که **نمی‌دانند**..... برابرند؟
- ۴- ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۸۶
[ای] پروردگار ما، آنچه هیچ توانی نسبت به آن نداریم بر ما **تجلیل** **نکن**....
- ۵- لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم **رحم** **نمی‌کند**....



۱- ما یلی: آنچه می‌آید

۲- ماضیه «حَمَلٌ»: تحمیل کرد (فعل ماضٍ من باب تفعیل)

بک التمارین

● التمرین الأول: أئی کلمة من کلمات معجم الدرس تُناسب التوضیحات التالیة؟

- ۱- آله ذات ید من الخشب و سن عریضة من الحديد یقطع بها:
ابزاری دارای دسته‌ای چوبی و دندانه‌ای پهن از آهن که به کمک آن [اشیا] قطع می‌شود. / ألفاس: تبر
- ۲- تمثال من حجر أو خشب أو حديد یعبد من دون الله:
تندیس (پیکره‌ای) از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می‌شود. / الصنم: بت
- ۳- عضو من أعضاء الجسم یقع علی الجذع:
اندامی از اندام‌های بدن که در بالای تنه واقع است. / الکتف: شانه
- ۴- التارک للباطل و المتماثل إلی الدین الحق:
ترک کننده باطل و متمایل به دین حق (کسی که باطل را ترک کرده و به دین حق گرویده است). / الحنیف: یکتاپرست
- ۵- إنهم بدؤوا یتکلمون بکلام خفی:
قطعاً ایشان به زبانی پنهان شروع به سخن گفتن کردند. / بدؤوا یتهامون: شروع به پیچ کردند

● التمرین الثاني: ترجم العبارات التالیة، ثم عین الحرف المشبه بالفعل، و لا التافیة للجنس.

- ۱- ﴿... قیل ادخل الجنة قال یأیئت قومی یعلمون ﴿۱۰﴾ ما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین ﴿۱۱﴾﴾
گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من بدانند... که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامیان قرار داد.
الحرف المشبه بالفعل: لیت
 - ۲- ﴿... لا تحزن إن الله معنا...﴾^{۱۰} الثوب۰: ۴۰
اندوهگین نباش زیرا (که) خدا با ماست.
الحرف المشبه بالفعل: إن
- إن: از حروف مشبهة بالفعل معمولا برای تاکید است و هنگام ترجمه از قیود تاکید «قطعاً، بی گمان، حتماً، برآستی و همانا» استفاده می‌کنیم ولی گاهی معنای «که، زیرا» می‌دهد. بطور مثال وقتی بعد از فعل امر، فعل نهی یا شبه امر (علیک) بیاید، میتوان «که و زیرا» معنا کرد.

^۴ أعلی: بر وزن أفعال اسم تفضیل است به معنای «بالتر، بالا، بالایی، فوقانی»

^۵ «قیل (گفته شد)، یقال (گفته می‌شود) فعل مجهول است و «قال (گفت)، یقول (می‌گوید) فعل معلوم است.

به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند... که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان قرار داده است!» (مکارم شیرازی) / بدو گفته شد: «به بهشت در آی.» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا چگونه آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد.» (فولادوند)

^۶ اندوه مدار که خدا با ماست. (فولادوند)

۳- ﴿... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...﴾^۷ الضافات: ۳۵

هیچ خدایی جز خداوند نیست.

لا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ: «لا» در (لا إِلَهَ)

۴- لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (مفهوم: کسی که به تعهد خود وفا نمی‌کند از دین بی بهره است).

کسی که هیچ [وفای به] عهد و پیمانی ندارد، هیچ دینی ندارد.

لا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ: «لا» در (لا دین) و (لا عَهْدَ)

۵- إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الدَّار: خانه (= البيت)

از سنت است که مرد (منظور میزبان) همراه مهمانش تا درب خانه بیرون رود.

الْحَرْفَ الْمُسَبَّهَ بِالْفِعْلِ: إِنَّ

● التَّمَرِينُ الثَّالِثُ:

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ قَضَةٍ بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ ^۱ إِنَّهَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	إِمَّا النَّاسُ لِأُمٍّ وَلِأَبٍ أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ هَلْ سَوَى ^۲ لَحْمٍ وَ عَظْمٍ ^۳ وَ عَصَبٍ ^۴ وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ
--	--

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.

آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تکه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟

افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

ب. اِسْتَخْرِجْ مِنَ الْآيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَّ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ.

اسْمُ الْفَاعِلِ (الْفَاخِرُ، ثَابِتٍ) ، وَ الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ (خُلِقُوا) ، وَ الْجَارُّ وَ الْمَجْرُورُ (بِالنَّسَبِ / لِأُمٍّ ، لِأَبٍ / مِنْ قَضَةٍ / مِنْ طِينَةٍ / لِعَقْلِ) ، وَ الصِّفَةُ (ثَابِتٍ) وَ الْمَوْصُوفُ (عَقْلٍ)

۱- الطَّيْنُ: گِل ۲- سَوَى: به جز ۳- الْعَظْمُ: استخوان «جمع: الْعِظَام» ۴- الْعَصَبُ: پی

^۷ معبودی جز خدا وجود ندارد. (مکارم) / خدایی جز خدای یگانه نیست. (فولادوند)

آیه کامل آن: **إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ:** چون به آنان گفته می شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می کردند،

● **الْتَّمَرِینُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِیْثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.**

- ۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذْكَرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... لَا بَرَکَّةَ فِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ وَ نَوْعَ لَا) هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... هیچ برکتی در آن نیست.
الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ: لَا يُذْكَرُ / نَوْعَ «لَا» در (لَا يُذْكَرُ): حرف نفی / وَ نَوْعَ «لَا» در (لَا بَرَکَّةَ): لای نفی جنس
 - ۲- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ^۱. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ الْفِعْلِ) خشمگین مشو؛ زیرا (که) خشم مایه تباهی است.
نَوْعَ الْفِعْلِ: (لَا تَغْضَبْ) فعل نهی
 - ۳- لَا قَفَرٌ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلُ التَّفَكُّرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُضَافَ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا) هیچ نداری و فقری سخت تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
الْمُضَافَ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرِ) / نَوْعَ لَا: حرف نفی جنس
 - ۴- لَا تُطْعِمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ لَا، وَ مُفْرَدَ «مَسَاكِينَ») از آنچه خودتان نمی خورید به مستمندان مخورانید.
نَوْعَ «لَا» در (لَا تُطْعِمُوا): حرف نهی؛ در (لَا تَأْكُلُونَ): حرف نفی مضارع / مُفْرَدَ «مَسَاكِينَ»: مسکین
 - ۵- لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (فِعْلَ النَّهْيِ، وَ مُضَادَّ عَدَاوَةِ) به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.
فِعْلَ النَّهْيِ: «لَا تَسُبُّوا» / مُضَادَّ عَدَاوَةِ: صَدَاقَةٌ
 - ۶- **خُذُوا^۲ الْحَقَّ مِنَ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا^۳ نُقَادَ الْكَلَامِ.** عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ) حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید.
الْحَقُّ: مفعول به / الْبَاطِلُ: مضاف الیه / الْبَاطِلُ: مفعول به / أَهْلُ: مجرور به حرف جرّ / الْكَلَامُ: مضاف الیه
-
- ۱- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی ۲- اِكْتَسَبَ: بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیدا کردن (برای دبیر: (برای دبیر: «ف» در «فَتَكْتَسِبُوا»: فای سببیه است به معنای «زیرا که، که»؛ برای همین نون مضارع را حذف کرده است.)
 - ۳- خُذُوا: بگیرید ← (أَخَذَ: گرفت) ۴- کونوا: باشید ← فعل امر است . ماضی آن می شود: کُنْتُمْ: بودید، کانوا: بودند، کان: بود

● **الْتَمَرِینُ الْخَامِسُ: تَرْجِمُ أَنْوَاعِ الْفِعْلِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.**

۱-	رَجَاءً، أَكْتُبَنَّ حَلَّ الْأَسْئَلَةِ مَعَ زَمِيلَاتِكُنَّ.	لطفاً حلّ پرسش‌ها را با هم‌کلاسی‌هایتان بنویسید
۲-	إِنْ تَكْتُبُ بِعَجَلَةٍ، فَسَيُضِیْحُ خَطُّكَ قَبِيحًا.	اگر با عجله بنویسی ... خطّ زشت خواهد شد.
۳-	أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ ذِكْرِي فِي دَفْتَرِ الذِّكْرِيَّاتِ.	می‌خواهم [که] خاطره‌ای در دفترِ خاطرات بنویسم
۴-	لَنْ يَكْتُبَ الْعَاقِلُ عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.	[انسان] خردمند، روی آثارِ تاریخی نخواهد نوشت
۵-	إِنَّهُ سَوْفَ يَكْتُبُ أَفْكَارَهُ عَلَى الْوَرَقَةِ.	قطعاً او اندیشه‌هایش را روی کاغذ خواهد نوشت
۶-	عِنْدَمَا شَاهَدْتُهُ كَانَ يَكْتُبُ تَمْرِينَهُ.	هنگامی که او را دیدم، تمرینش را می‌نوشت
۷-	قَدْ يَكْتُبُ الْكَسُولُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ.	تنبّل، تَمَرین‌های درس را گاهی می‌نویسد
۸-	يَا تَلَامِيذُ، لِمَ لَا تَكْتُبُونَ التَّرْجَمَةَ؟	ای دانش‌آموزان، چرا ترجمه را نمی‌نویسید
۹-	رَجَاءً، لَا تَكْتُبُوا عَلَى جِلْدِ الْكِتَابِ.	لطفاً روی جلدِ کتاب ننویسید
۱۰-	هِيَ قَدْ كَتَبَتْ رِسَالَةً لِصَدِيقَتِهَا.	او نامه‌ای به دوستش نوشته است .
۱۱-	لِنَكْتُبْ جُمْلَةً جَمِيلَةً فِي دَفَاتِرِنَا.	در دفترهایمان جمله‌هایی زیبا باید بنویسیم
۱۲-	أَنَا لَمْ أَكْتُبْ وَاجِبَاتِي أَمْسَ.	من دیروز تکلیف‌هایم را ننوشتم
۱۳-	مَا كَتَبْنَا شَيْئًا عَلَى الْجِدَارِ.	روی دیوار چیزی ننوشتیم
۱۴-	كُتِبَ حَدِيثٌ عَلَى اللَّوْحِ.	حدیثی روی تخته نوشته شده است .
۱۵-	كَانُوا يَكْتُبُونَ الْأَجَوِبَةَ.	جواب‌ها را می‌نوشتند
۱۶-	كَانُوا قَدْ كَتَبُوا دَرَسَهُمْ.	درسشان را نوشته بودند
۱۷-	يَكْتُبُ نَصٌّ قَصِيرٌ.	متنی کوتاه نوشته می‌شود

● **الْتَمَرِینُ السَّادِسُ: اقْرَأْ هَذِهِ الْأَنْشُودَةَ؛ ثُمَّ تَرْجِمْهَا إِلَى الْفَارْسِيَّةِ.**

يَا إِلَهِي

يَا إِلَهِي ، يَا إِلَهِي يَا مُجِيبَ^۲ الدَّعَوَاتِ
 اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً^۱ وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها؛
امروز را فرخنده و پر برکت بگردان.

و اَمَلًا الصَّدْرَ اَنْشِرَاحًا^۴ وَ فَمَيِّ بِالْبَسَمَاتِ^۶
وَ اَعْنِي^۷ فِي دُرُوسِي وَ اَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ اَنْزِرْ^۸ عَقْلِي وَ قَلْبِي بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي^۹ وَ نَصِيْبِي فِي الْحَيَاةِ

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اَمَلًا الدُّنْيَا سَلَامًا^{۱۰} شَامِلًا كُلَّ الْجِهَاتِ
وَ اِحْمِنِي^{۱۱} وَ اَحْمِ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ^{۱۲} الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلحی فراگیر، در همه جهت‌ها پر کن.
و مرا و کشورم را، از پیشامدهای بد نگهداری کن.

- ۱- الْأُنشُودَةُ: سرود «جمع: الأناشيد» ۲- الْمُجِيبُ: برآورنده ۳- اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيدًا: امروز را فرخنده و پر برکت بگردان.
۴- الْأَنْشِرَاحُ: شادمانی ۵- قَمَّ: دهان ۶- الْبَسَمَاتُ: لبخندها «مفرد: الْبَسْمَةُ» ۷- اَعْنِي: مرا یاری کن (أَعَانَ، يُعِينُ / اَعْنُ + نون وقایه + ي)
۸- اَنْزِرْ: روشن کن (أَنَارَ، يُنِيرُ) ۹- اَلْحَظُّ: بخت «جمع: اَلْحُظُوظُ»
۱۰- اَلْسَّلَامُ: آشتی، صلح / اَمَلًا الدُّنْيَا سَلَامًا: و جهان را از صلحی فراگیر، از هر سوی پر کن. ۱۱- اِحْمِنِي: از من نگهداری کن (حَمَى، يَحْمِي / اَحْمِ + نون وقایه + ي)
۱۲- شُرُورُ: بدی‌ها، جمع «شَرٌّ» به معنای بدی مصدر / «أَشْرَارُ: بدترین‌ها»، جمع «شَرٌّ» به معنای بدتر اسم تفضیل [شُرُورِ الْحَادِثَاتِ: پیشامدهای بد] مورد استفاده در کنکور ریاضی ۹۹
برای دبیر: شُرُورِ الْحَادِثَاتِ: اضافه لفظی است؛ در این نوع اضافه در اصل مضاف عامل است و مضاف الیه معمول و هدف کسب تعریف نیست. مانند: کثیر الکلام، مرفوع الرأس، صفر الید، شُرُورِ الْحَادِثَاتِ
نوع اسم: مُجِيب: اسم فاعل من «يُجِيبُ»، باب افعال / الْوَاجِبَاتِ، النَّافِعَاتِ، الْحَادِثَاتِ: اسم فاعل / الدُّنْيَا: اسم تفضیل علی وزن الفُعلی

● اَلْتَّمَرِينُ السَّابِعُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ». (أَنَّ ☐ إِنَّ ☒ لَكِنَّ ☐)
امام حسن علیه السلام فرمود: بی‌گمان بهترین نیکی، خلق نیکوست.
(أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / إِنَّ: اول جمله برای تأکید می‌آید. / لَكِنَّ: برای کامل کردن جمله قبل خود)
۲- سِئِلَ الْمُدِيرُ: أَيْ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا». (لَأَنَّ ☐ لَا ☒ فَإِنَّ ☐)
از مدیر سوال شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»
لَأَنَّ، فَإِنَّ: دلیل انجام کار را می‌رسانند. / لَا: لای نفی جنس بر سر اسم مبنی بر فتح و نکره وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.

۳- حَضَرَ السُّيَّاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلُ^۱ لَمْ يَحْضُرْ. (أَنَّ □ لِكِنَّ □ لَعَلَّ □)

گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت.

أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / لِكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود/ لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.

۴- مَتْنِي^۱ الْمُزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!» (كَأَنَّ □ لِأَنَّ □ لَيْتَ □)

کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران بسیار ببارد!»

كَأَنَّ: برای تشبیه/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

۵- لِمَاذَا يَبْكِي الطُّفْلُ؟ ... جَائِعٌ. (أَنَّهُ □ لِأَنَّهُ □ لَيْتَ □)

چرا کودک گریه می‌کند؟ زیرا او گرسنه است.

أَنَّ: به معنی «که»، وسط جمله می‌آید/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل در مقابل کلمه پرسشی «لِمَاذَا»/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

۱. مَتْنِي: آرزو داشت «مضارع: يَتَمَنَّى»

● التَّمَرِينُ الثَّامِنُ: أَكْمِلْ تَرْجَمَةَ هَذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

حِينَ يَرَى «الطَّائِرُ الذَّكِيَّ» حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قُرْبَ عُشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ^۲، فَيَتَّبِعُ^۳ الْحَيَوَانُ

الْمُفْتَرِسُ هَذِهِ الْفَرِيسَةَ^۴، وَ يَتَّعِدُّ عَنِ الْعُشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ^۵ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ^۶ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ

إِنْقِادِ حَيَاةِ فِرَاحِهِ، يَطِيرُ بَغْتَةً.

مضاف اليه



پرنده باهوش هنگامی که جانور درنده‌ای را نزدیک لانه‌اش می‌بیند،

روبه رویش وانمود می‌کند که بالش شکسته است،

در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می‌کند و از لانه بسیار دور می‌شود و وقتی که این

پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجات زندگی جوجه‌هایش مطمئن می‌شود، ناگهان پرواز می‌کند.

الطَّائِرُ: فاعل/ حَيَوَانًا: مفعول/ مُفْتَرِسًا: صفت / عَشٌّ: مضاف اليه/ الْحَيَوَانُ: فاعل / الْمُفْتَرِسُ: صفت / عَنِ الْعُشِّ: جارّ و

مجرور / خِدَاعٍ: مجرور به حرف جرّ / حَيَاةٍ: مضاف اليه

۲- مَكْسُور: شکسته ۳- تَبِعَ: تعقیب کرد ۴- الْفَرِيسَةُ: شکار «جمع: فرائس» ۵- تَأَكَّدَ: مطمئن شد ۶- خِدَاعٍ: فریب

اَلْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ^۹

إِبْحَثْ عَنْ وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ، ثُمَّ اكْتُبْهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ صَعْهَا فِي مُدَوَّنَةٍ أَوْ مُدَوَّنَةٍ^{۱۰} مَدْرَسَتِكَ. با نکه داشتن دکمه کنترل و کلیک روی نام کانال با ما باشید : [کانال اُحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](https://www.kanalarab.com)



<https://hawzah.net/fa/Question/View/7275/>

شهید محمدعلی رجایی:

(زادروز ۲۵ خرداد ۱۳۱۲ در قزوین- شهادت ۸ شهریور ۱۳۶۰ در تهران) دومین رئیس جمهور ایران بود که در مهب گذاری دفتر نخست وزیری شهید شد. رجایی کارشناسی ارشد ریاضیات داشت و پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ آموزگار بود.

پس از انقلاب در کابینه «مهدی بازرگان» وزیر آموزش و پرورش بود و با انتخاب «ابوالحسن بنی صدر» به عنوان رئیس جمهور، شهید رجایی به عنوان نخست وزیر معرفی شد. وی از ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ تا ۸ شهریور همان سال، یعنی به مدت ۲۸ روز، رئیس جمهور برگزیده مردم بود.

در پایگاه اطلاع رسانی حوزه می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید:

شهید مهدی باکری :

(متولد ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ شمسی در میاندوآب، شهادت ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در جزیره مجنون)، او در «عملیات بدر» شهید و پیکرش در «دجله» ناپدید شد. شهید باکری از سرشناس ترین سرداران سپاه در هشت سال جنگ تحمیلی است.

در سایت زیر می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید:

<http://hamshahrionline.ir/details/205538>



^۹ هدف از این تمرین تشویق دانش آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

^{۱۰} مُدَوَّنَةٌ: وبلاگ، سایت

الدُّرُسُ الثَّانِي

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حج خانه [خدا] بر مردم، بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند، واجب الهی است.

مَكَّةَ الْمَكْرَمَةَ وَالْمَدِينَةَ الْمُتَوَرَّةَ

مکه مکرمه و مدینه منوره

جمله حالیه

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلَافُازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.^{۱۱}

اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه تماشا می کردند.

جمله حالیه

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَيْ، لِمَ تَبْكِي؟!

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می افتند. پس عارف با تعجب و

شگفتی از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟!

جمله حالیه

الْأَبُّ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أَمَامِي ذِكْرِيَاتِي؛

پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛

فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!^{۱۲}

و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم.

رُقِيَّةٌ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رقیه: ولی تو فریضه (عمل واجب) حج را همراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَأَقَ أَبُوکُمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف و [قبرستان] بقیع شریف شده است.

عَارِفٌ: أَأَنْتِ مُشْتَاقَةٌ أَيْضًا؟ يَا أُمَاهُ؟ عَارِفٌ: آيَا تُو نِيز مُشْتَاقٌ هَسْتِي؟!

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بَنِيَّ. مادر: بله، البته پسرکم.

الْأَبُّ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، يَشْتَاقُ إِلَيْهِ.

پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.

عَارِفٌ: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُکُمَا عَنِ الْحَجِّ؟ عَارِفٌ: خَاطِرَاتَانِ از حج چیست؟

^{۱۱} وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ: در حالی که می دیدند.

^{۱۲} يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!: ای کاش بار دیگر بروم.

الْأَبُ: أَتَذْكُرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مِنَى وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمِي الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَةِ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی (دویدن) میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می‌آورم.

الْأُمُّ: وَ أَنَا أَتَذْكُرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَاقِعِ فِي قِمَّتِهِ.
 مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلّه آن عبادت می‌کرد.

رُقَيْة: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّوْبَةِ الدِّينِيَّةِ أَنَّ أُولَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ.
 هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؟ يَا أُمَاهُ؟

رقیه: من در کتاب تربیت دینی (کتاب دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر ﷺ نازل شد.
 ای مادر، آیا غار را دیدی؟

الْأُمُّ: لَا، يَا بُنَيَّتِي. الْغَارُ يَفْعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ.
 وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رَجُلِي تَوَلَّيْتُ.

مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است، که فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند. (که جز افراد قوی نمی‌توانند از آن بالا بروند) و تو می‌دانی که پایم درد می‌کند.

رُقَيْة: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟
 رُقَيْة: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الْأَبُ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرَبَاءِ لَزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ
 مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که بار دیگر همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم (ببینم).

الْمُعْجَم

زَارَ ُ : دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» السَّعْيِ : دویدن ، تلاش الْقِمَّةُ: قلّه «جمع: الْقِمَم» لَجَأَ إِلَى: به ... پناه بُرد مَرَّ ُ : گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ) الْمَشْهَدُ: صحنه	بُنَيَّتِي: دخترکم تَعَبَّدَ: عبادت کرد التَّلَافُزُ: تلویزیون الْخِيَامُ: چادرها «مفرد: الْخَيْمَة» الرَّجُلُ: پا «جمع: الْأَرْجُل» رَمَى الْجَمْرَاتِ: پرتاب ریگ‌ها (در مراسم حج)	أَلَمَ: به درد آورد (مضارع: يُؤْلِمُ) «رَجُلِي تَوَلَّيْتُ: پایم درد می‌کند.» إِشْتَاقٌ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَاقُ) أُمَاهُ: ای مادرم بُنَيَّ: پسرکم
---	---	---

حول النص

عین جواب الأسئلة التالية من العمود الثاني. (اثنان زائدان)

- ۲. يَكُونُ مُرْتَفِعًا
- اشْتَأَقَ إِلَيْهِ
- ۵. وَالِدَا الْأُسْرَةِ
- ۲. أَمَامَ التَّلَافُزِ
- رَأْسِي يُؤَلِّمُنِي
- ۲. الْحُجَّاجُ فِي الْمَطَارِ
- ۱. لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا.

۱- لماذا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقَيْيَةُ جَبَلَ النَّوْرِ؟

۲- ماذا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟

۳- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟

۴- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلَ النَّوْرِ؟

۵- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟

۱- لماذا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقَيْيَةُ جَبَلَ النَّوْرِ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا. چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفت؟ - زیرا پای مادر درد می کرد.

۲- ماذا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ الْحُجَّاجُ فِي الْمَطَارِ. اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟ - حاجیان را در فرودگاه

۳- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أَمَامَ التَّلَافُزِ. اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون

۴- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلَ النَّوْرِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا. کوه نور چگونه می باشد؟ - بلند می باشد.

۵- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ. چه کسی گریه می کرد؟ - پدر و مادر خانواده

۱. اعضای زوج بدن : رَجُلٌ، يَدٌ، إِذْنٌ، عَيْنٌ، كَفٌّ مؤنث هستند.

۲. حُجَّاجٌ: جمع مكسر است و مفرده «حَاجٌّ» على وزن «فَاعِلٍ» مشابه آن: سَيَّاحٌ (سائح)، كُتَّابٌ (کاتب)، جُهَّالٌ (جاهل)، عُلَّامٌ (عالِم)، خُدَّامٌ (خادم)، وَرَثَاتٌ (وارث)، نُقَّادٌ (ناقد)، قُرَّاءٌ (قارئ)، خُدَّاعٌ (خادع)، عَمَّالٌ (عامل)، زُّوَّارٌ (زائر)، سَكَّانٌ (ساکن)

۳. مَطَارٌ، مَجَالٌ، مَقَامٌ: اسم مكان بر وزن مَفْعَل هستند.

۴. موارد مورد توجه: حَرَكَةُ مُرْتَفِعٍ

۵. نون مثنی و جمع در حالت مضاف حذف می شود؛ مانند وَالِدَا الْأُسْرَةِ (والدان + الْأُسْرَةُ) - مَسْلَمُو الْعَالَمِ (مسلمون + الْعَالَمِ)

اعلموا

الْحَالُ (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

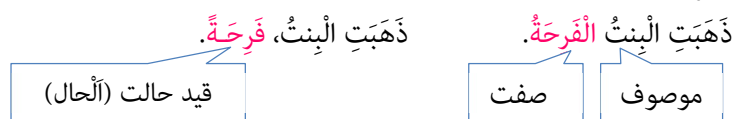
الف. رَأَيْتُ وَلَدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را، خوشحال دیدم.

مَسْرُوراً در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُوراً در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُوراً» صفتِ «وَلَد» و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفتِ «الْوَلَد» و در جمله سوم «مَسْرُوراً» حالتِ «الْوَلَد» است.



برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.^{۱۳}

إِسْتَعْلَى مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا.

مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.

الْأَعْبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبَنَتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ^{۱۴} فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

کرامتِ نفسک (۱): عَيْنِ «الْحَال» فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ. حرف عطف

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ

۲- تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.

دانش‌آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ قَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.

تماشاگران با خوشحالی (شادی) تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ

۴- الطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ.

دو دانش‌آموز دختر با جدیت درسهایشان را می‌خوانند. / مُجِدَّتَيْنِ

^{۱۳} تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

^{۱۴} جَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ: گردش علمی / قام: برخاست - قام ب: پرداخت

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛ مثال:

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.
 کشاورز را دیدم، **در حالی که** محصول را **جمع می کرد**. قاسم را می بینم، **در حالی که** میان دو درخت **نشسته است**.

■ در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

شاهدت قاسماً و هو جالس بين الشجرتين.
 قاسم را دیدم در حالی که بین دو درخت نشسته بود.
 جلس أعضاء الأسرة أمام التلفاز و هم يشاهدون الحجاج.
 اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند، در حالی که
 حاجیان را تماشا می کردند.

جمله پایه	+	اسم معرفه	+	جمله حالیه
فعل ماضی	+	اسم معرفه	+	فعل ماضی ← معادل ماضی بعید
فعل ماضی	+	اسم معرفه	+	فعل مضارع ← معادل ماضی استمراری

که إختبر نفسك (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

۱- ﴿... وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ ^{نائب فاعل} ^{آل أنساء: ۲۸}

ترجمه: ... و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **الْحَال: ضَعِيفًا**

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا^۱ وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾ ^{آل عمران: ۱۳۹}

ترجمه: و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید. **الْحَال: أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ**

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ...﴾ ^{مفعول} ^{خبر کان صفت} ^{البقرة: ۲۱۳}

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد. **الْحَال: مُبَشِّرِينَ**

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ^{صفت} ^{الفجر: ۲۷ و ۲۸}

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی خود و خوشنودی خدا (خشنود و خدایسند) به سوی پروردگارت بازگرد.
الْحَال: رَاضِيَةً، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ^۲ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ ^{آل مائدة: ۵۵}

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند: کسانی که نماز بر پا می دارند و در
 حال رکوع زکات می دهند. **الْحَال: هُمْ رَاكِعُونَ**

ولی شما تنها خداوند و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال
 رکوع زکات می دهند. (ترجمه فولادوند)

۲- يُؤْتُونَ: می دهند (آتئ)، فعل مضارع معلوم من باب إفعال

۱- لَا تَهِنُوا: سست نشوید (وَهَنَ)

بیشتر بدانیم:

۱) برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

● در زبان عربی دو نوع حال داریم: حال مفرد (اسم) - جمله حالیه

۲) حال مفرد: اسم نکره ای که حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که بسیاری از اوقات در انتهای جمله می‌آید.

● «مصادر» یا اسم های «معرفه به ال» نمیتوانند حال واقع شوند.

۳) حال مفرد با مرجع حال از لحاظ جنس (مذکر- مؤنث) و از لحاظ تعداد (مفرد، مثنی و جمع) مطابقت می‌کند.

جاء الطالبُ مُتَسِمًا

جاء الطالبانِ مُتَسِمَيْنِ

جاء الطالباتُ مُتَسِمَاتٍ

● البته حواسمون باشه برای جمع غیر عاقل، حال به صورت مفرد مؤنث می‌آید:

يصنع المهندسون البيوتَ مُحْكَمَةً. فرأيتُ دموعَ والدَيَّ و هي تتساقط من أعينهما.

۴) برای تشخیص مرجع حال تا وقتی که «اسم ظاهر» است به ضمائر توجه نمی‌کنیم.

الْأَعْيُونُ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبَنَاتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مُبْتَسِمَتَيْنِ.

۵) تشخیص مرجع حال در صورتی که اسم ظاهر باشد اهمیت پیدا می‌کند؛ چون هنگام ترجمه، بهتر است حال را کنار مرجع حال بیاوریم. پس همیشه لازم نیست مرجع حال را مشخص کنیم.

يحمل الولدُ الْحِجَارَةَ ثَقِيلَةً. پسر سنگ را در حالی که سنگین است، حمل می‌کند.

يُنَادِي هَذَا الْوَالِدُ ابْنَهُ نَائِمًا. این پدر پسرش که خوابیده را صدا می‌کند.

﴿... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۱۳ و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد.

۶) برای ضمیر متکلم وحده، حال به صورت «مفرد مذکر» یا «مفرد مؤنث» می‌آید.

أَنَا ذَهَبْتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ. مَا شَيْئًا... مَا شَيْئَةً.

برای ضمیر متکلم مع الغیر، حال به صورت «مثنی و جمع مذکر و مؤنث» می‌آید.

نَحْنُ نَسْتَمِعُ إِلَى الْقُرْآنِ خَاشِعِينَ... خَاشِعَتَيْنِ - خَاشِعَاتٍ

۷) کلمه پرسش مناسب برای حال «کیف» است. جالب است بدانید هرگاه «کیف» با فعل تام به کار رود، نقش حال را

می‌پذیرد. کِيفَ جِئْتَ؟ جِئْتُ رَاكِبًا.

۸) ضد حال ها (نقش‌های مشابه)

مفعول: يا إلهي، اجعلني شَكُورًا.

صفت: كان الناسُ أُمَّةً وَاحِدَةً.

خبر افعال ناقصه: كان رجلٌ جَالِسًا.

کیف + فعل تام	کیف جِئْتَ؟ حال
کیف + فعل ناقصه	کیف کان عاقبَةُ الْمُكَذِّبِينَ؟ خبر کان
کیف + اسم	کیف حالک؟ خبر

بک التمارین

● التمرین الأول:

أ. عَيِّنْ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. (نَوْعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمُ فَاعِلٍ وَ اسْمُ مَفْعُولٍ وَ اسْمُ مَكَانٍ وَ اسْمُ مُبَالَغَةٍ^۱ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)

«السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ» مُزَارِعٌ. هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودِ^{۱۵} بِمُحَافَظَةِ مازندران. إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ. فِي يَوْمٍ مِنْ الْأَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ أَمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْيَةِ. فَذَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنْ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعْطَلَةٌ.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای بطرود در استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را ایستاده روبه روی مسجد روستا دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مُزَارِعٌ: اسم فاعل / يَسْكُنُ: فعل مضارع / صَادِقٌ: اسم فاعل / صَبَّارٌ: اسم مبالغه / مُحْتَرَمٌ: اسم مفعول / مِنْ: حرف جر / الْمُسَافِرِينَ: اسم فاعل / وَاقِفِينَ: اسم فاعل / مَسْجِدِ: اسم مكان / ذَهَبَ: فعل ماضی / عَنْ: حرف جر / مُعْطَلَةٌ: اسم مفعول

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ بِصَدِيقِهِ مُصَلِّحٍ السَّيَّارَاتِ؛ لِكَي يُصَلِّحَ سَيَّارَتَهُمْ؛ وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَّارَةِ وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفٍ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.

پس آقای مسلمی با دوستش، تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد. مُصَلِّحٌ: اسم فاعل / يُصَلِّحُ: فعل مضارع / مَوْقِفٍ: اسم مكان / تَصْلِيحِ: مصدر

ب. مَا مِهْنَةُ صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِيٍّ؟ هُوَ مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ.

ج. كَمْ جَارًا وَ مَجْرُورًا فِي النَّصِّ؟ تِسْعَةٌ:

۱- فِي قَرْيَةٍ / ۲- بِمُحَافَظَةِ / ۳- فِي يَوْمٍ / ۴- مِنَ الْأَيَّامِ / ۵- مِنَ الْمُسَافِرِينَ / ۶- عَنْ سَبَبٍ / ۷- بِصَدِيقٍ / ۸- بِالْجَرَّارَةِ / ۹- إِلَى مَوْقِفٍ

د. أَيْنَ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ؟ هُوَ يَعِيشُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودِ بِمُحَافَظَةِ مازندران.

هـ. أَكْتُبْ مُفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

سَادَةٌ: سَيِّد	قَرْيٌ: قَرْيَةٍ	رَجَالٌ: رَجُلٌ	أَيَّامٌ: يَوْمٌ	سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ
مُصَلِّحُونَ: مُصَلِّحٌ	أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ	مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ	جَرَّارَاتٌ: جَرَّارَةٌ	جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ

* الْمُعْطَلُ: خراب شده الْجَرَّارَةُ: تراکتور الْمَوْقِفُ: ایستگاه مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ: تعمیرگاه خودرو

^{۱۵} بطرود، روستایی است از توابع بخش گیل خوران شهرستان جویبار در استان مازندران ایران.

● **الْتَّمَرِینُ الثَّانِی: عَیِّنِ الْکَلِمَةَ الْغَرِیْبَةَ فِی کُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَیَانِ السَّبَبِ.**

- ۱- الْأَصْدِقَاءُ ☐ الْأَحِبَّاءُ ☐ الْأَقْرَبَاءُ ☐ الْأَرْبَعَاءُ ☒
 الْأَصْدِقَاءُ (دوستان)، الْأَحِبَّاءُ (دوستان)، الْأَقْرَبَاءُ (نزدیکان) / الْأَرْبَعَاءُ (چهارشنبه)
 ۲- الْأَطِینُ ☐ الْأَمْلَفُ ☒ الْأَثْرَابُ ☐ الْحَجَرُ ☐
 الْأَطِینُ (گِل)، الْأَثْرَابُ (خاک)، الْحَجَرُ (سنگ) / الْأَمْلَفُ (پرونده)
 ۳- الْأَعْیُنُ ☐ الْأَكْتَفُ ☐ الْأَفَاسُ ☒ الْأَسْنَانُ ☐
 الْأَعْیُنُ (چشم‌ها)، الْأَكْتَفُ (شانه‌ها)، الْأَسْنَانُ (دندان‌ها) / الْأَفَاسُ (تبر)
 ۴- الْأَغْرَابُ ☐ الْعُصْفُورُ ☐ الْحَمَامَةُ ☐ الْمَاهِدَةُ ☒
 الْأَغْرَابُ (کلاغ)، الْعُصْفُورُ (کنجشک)، الْحَمَامَةُ (کبوتر)، الْمَاهِدَةُ (سفره طعام)
 ۵- الْعَظْمُ ☐ اللَّحْمُ ☐ الْعَامُ ☒ الدَّمُ ☐
 الْعَظْمُ (استخوان)، اللَّحْمُ (گوشت)، الدَّمُ (خون) / الْعَامُ (سال)
 ۶- الْخِیَامُ ☒ أَمْسٍ ☐ غَدًا ☐ الْیَوْمُ ☐
 أَمْسٍ (دیروز)، غَدًا (فردا)، الْیَوْمُ (امروز) / الْخِیَامُ (چادرها)

● **الْتَّمَرِینُ الثَّالِثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِیَّ لِلْکَلِمَاتِ الَّتِی تَحْتَهَا خَطٌّ.**

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ ^{البقرة: ۲۰۱}
 پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ الْآخِرَةِ: مجرور به حرف جرّ
 ۲- ﴿... جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ ^{اسم فاعل} ^{الاسراء: ۸۱}
 حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
 ۳- ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ ...﴾ ^{البقرة: ۴۳}
 از بردباری و نماز یاری بجوئید. / الصَّبْرُ: مجرور به حرف جرّ
 ۴- ﴿... فَأَنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ ^{اسم فاعل} ^{المايدة: ۵۶}
 بی گمان حزب خدا چیره شدگان‌اند. / اللَّهُ: مضاف الیه
 ۵- ﴿... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ ^{اسم فاعل} ^{آل عمران: ۸۵}
 هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذَائِقَةُ: خبر

● **الْتَّمَرِینُ الرَّابِعُ: اُكْتُبْ کَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِیْحَاتِ التَّالِیَةِ مِنْ کَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِینِ.**

- ۱- ابْنِی الصَّغِیرُ. (پسر کوچکم)
 بُنِی: پسرکم
 ۲- بِنْتِی الصَّغِیرَةُ. (دختر کوچکم)
 بُنِیَّتِی: دخترکم
 ۳- أَعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأْسُهُ. بالاترین [قسمت] کوه و سرِ آن
 الْقِمَّةُ: قله ^{اسم تفضیل}

۴- مَكَانٌ وَوُقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ. جای ایستادن خودروها و اتوبوس‌ها

۵- سَيَّارَةٌ تَسْتَخْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در کشتزار به کار می‌بریم. **الْجَوَارِثُ** ۱: تراکتور

۶- صِفَةُ لِجِهَازٍ^{۱۷} أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةِ إِلَى التَّصْلِيحِ. ویژگی‌ای برای دستگاهی یا ابزاری یا وسیله‌ای که نیاز به تعمیر دارد
اسم مفعول
 الْمَعْطَلَةُ: خراب

● التَّامِرِينَ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

۱-	کَتَبَ: نوشت	كُتِبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد.	لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی نویسی؟
			لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی.
۲-	تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد	الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا: لطفاً با هم نامه نگاری کنید.
			تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
۳-	مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا تُنْعِنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.
			شَاهَدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.
۴-	إِمْتَنَعَ: خودداری کرد	لَنْ مُتَتَبِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَا تُمْتَنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید.
			كَانَ الْحَارِسُ قَدْ إِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.
۵-	عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد	لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می کنید؟
			الْعُمَّالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.
۶-	عَامَلَ: رفتار کرد	إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَذَابِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن.
			كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می کردند.
۷-	ذَكَرَ: یاد کرد	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدی.
			يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقُدَمَاةَ: استاد از شاگردان قدیمی اش یاد می کند.
۸-	تَذَكَّرَ: به یاد آورد	جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدربزرگ و مادربزرگ مرا به یاد آوردند.	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدَرِّسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.
			لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.

نکته: لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرْسَك؟ چرا درست را نمی نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبِي دَرْسَك؟ درست را ننوشتی.

^{۱۶} *الْجَرَارَةُ*: علی وزن *فَعَالَة* اسم مبالغه است که بر ابزار و وسیله دلالت می کند به معنی تراکتور.

^{۱۷} **جهاز:** شاخه، دستگاه، سیستم، ماشین، قوه (دستگاه)، ابزار، وسیله / **آلة:** اسباب، ادوات، وسیله، سند. / **أداة:** ابزار، ابزار دست، وسیله.

● التَّامِرِينَ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ.

سَمَكَةُ السَّهْمِ^۱

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلَقُ^۲ قَطَرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً^۳ مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَ تُطْلَقُ هَذَا السَّهْمُ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشَرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشَرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا^۴ حَيَّةٌ. هُوَاهُ^۵ أَسْمَاكِ الزَّيْتَةِ مُعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَّاسِ الْحَيَّةَ.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن قطره‌های آب را پی در پی با قدرتی شبیه پرتاب تیر از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می‌کند. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند، ولی غذا دادن به آنها (آن ماهی‌ها) برایشان سخت است؛ زیرا آن ماهیان دوست دارند که شکارهای زنده را بخورند.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتَتَالِيَةً: حال / الْهَوَاءُ: مجرور به حرف جرّ / الْحَشَرَةُ: فاعل / الْمَاءِ: مضاف الیه / حَيَّةٌ: حال / هُوَاهُ: مبتدا / مُعْجَبُونَ: خبر / الْفَرَّاسِ: مفعول / الْحَيَّةُ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْرَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.



ماهی تیلاپیا

ماهی تیلاپیا از عجیب‌ترین ماهی‌هاست که از بچه‌هایش در حالی که همراهشان حرکت می‌کند دفاع می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس بعد از برطرف شدن خطر آنها را بیرون می‌آورد.

صِغَارٍ (مفردش صغیر): مجرور به حرف جرّ / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارٍ: مفعول

۱- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز ۲- أَطْلَقَ: رها کرد ۳- الْمُتَتَالِي: پی در پی ۴- بَلَعَ: بلعید ۵- الْهُوَاهُ: علاقه‌مندان «مفرد: ألهاوي»^{۱۸}

● التَّامِرِينَ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ.

۱- مَنْ عَاشَ بِوَجْهِينَ، مَاتَ خَاسِرًا.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می‌میرد. / خَاسِرًا

۲- أَقْوَى^{۱۹} النَّاسِ مَنْ عَفَا^۱ عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا^{۲۰}.

قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را با اقتدار عفو کند. / مُقْتَدِرًا

^{۱۸} الْهُوَاهُ: علاقه‌مندان «مفرد: ألهاوي» اسم فاعل است؛ چون نوع اسم را از شکل مفرد تشخیص می‌دهیم. مانند: الْقَضَاةُ (القاضي)، الْعُدَاةُ (العادي)، النَّهَاةُ (الناهي)، الْمُشَاةُ (ماشي)

^{۱۹} أَقْوَى، بر وزن «أَفْعَل»: اسم تفضیل مذكر است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَوْلَى، أَتَقَى، أَعْلَى

^{۲۰} مُقْتَدِر: بااقتدار، توانا / اقْتَدَرَ [قَدَرَ] علیه: بر او توانائی یافت

۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.

هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً

۴- مَنْ أَذْنَبَ ۲ وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.

هرکس گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ - هُوَ يَبْكِي

۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.

انسان نیکوکار هرچند به منزل‌های مردگان منتقل شود، زنده می‌ماند. / حَيًّا

۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا ۳ وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ. قام: ایستاد / قامَ بِ: اقدام کرد به

اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا

۱. عفا: عفو کرد (حروفه الأصلية «ع ف و») ۲. أَذْنَبَ: گناه کرد ← فعل شرط / دخل: وارد شد ← جواب شرط ۳. وَحِيدًا ≠ مَعًا

*نوع اسم: أَعْجَبَ = أغرب (اسم تفضیل) - مُتَنَالِيَةً (اسم فاعل) - هُوَاةُ (اسم فاعل) - مُعْجَبُونَ (اسم مفعول) - التَّالِيَةُ (اسم فاعل) - خَاسِرًا (اسم فاعل) - أَقْوَى (اسم تفضیل) - مُقْتَدِر (اسم فاعل) - مُحْسِن (اسم فاعل) - مَنَازِل (اسم مکان)

● التَّمَرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي الْمُفْرَدِ وَ جَمْعِهِ.

۱- سَمَكَةٌ ، سَمَكَات

۲- ذِكْرِي ، ذِكْرِيَات

۳- فَرِيسَةٌ ، فَرَائِس

۴- قُرْبَان ، قُرَابِين

۵- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاء خَطِيئَةٌ (خطایا) ، أَخْطَاء (خطأ)

۶- طَعَام ، مَطَاعِم طَعَام (أَطْعَمَة) ، مَطَاعِم (مَطْعَم)

۷- دَعْوَةٌ ، دَعَوَات

۸- كِتَابَةٌ ، كِتَابَات

۹- شُعْب ، شُعَب شُعْب (شُعْبَة) ، شُعَب (شُعْبَة)

۱۰- عَظْم ، أَعَاظِم عَظْم (الْعِظَام) ، أَعَاظِم (أَعْظَم)

۱۱- مِثَال ، أَمْثَلَةٌ مِثَال (مِثَال) ، أَمْثَلَةٌ (مِثَال)

۱۲- سَن ، سَنَوَات سَن (أَسْنَان) ، سَنَوَات (سَنَة)

۱۳- عَصْر ، عَصُور

۱۴- صَنَم ، أَصْنَام

۱۵- حَاج ، حُجَّاج

۱۶- دَمْع ، دُمُوع

۱۷- وَجْه ، وَجُوه

۱۸- بِنْت ، أَبْنَاء بِنْت (بِنْت يَا ابْنَة، جمع سالمها: بنات)، أَبْنَاء (ابن)

۱۹- إِلَه ، آلِهَة

۲۰- آيَة ، آيَات

الدَّرْسُ الثَّالِثُ

فعل امر من باب تفعیل مفعول
مبتدا خبر مبتدا خبر
(اَلْعِلْمُ صَيِّدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ) فَ ((قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ)) رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

اَلْكُتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسٍ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِيفٍ)
کتاب‌ها خوراک اندیشه‌اند.

(از کتاب «أَنَا» نوشته عباس محمود العقاد، با تصرف)

نائب فاعل

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةٌ لِكُلِّ جِسْمٍ.
کتاب‌ها، خوراک اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراک دارد، همان‌گونه که برای هر بدنی خوراک‌هایی وجود دارد.

اسم فاعل در نقش صفت

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،
و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراک مناسب را برای خودش جذب می‌کند.

اسم مفعول در نقش مضاف الیه

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،
و همچنین انسان خردمند (دانا) می‌تواند که در هر موضوعی خوراک فکری بیابد.

مستثنی منه محذوف

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.^{۳۱}
و محدودسازی گزینش کتاب‌ها مانند محدودسازی گزینش خوراک است، هر دوی آنها فقط برای یک کودک یا بیمار است.

صفت جمله وصفیه

إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛ فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛^{۳۲}
اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی که به کمک آن می‌توانی آنچه را می‌خوانی بفهمی، پس از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان.

فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِيُنَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.

تجربه‌ها ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند، و امکان ندارد که تجربه‌ی یک فرد به بیشتر از ده‌ها سال برسد (بیشتر از چند دهه).

جواب شرط

فعل شرط

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مُكَرَّرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.
و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد، زیرا من اعتقاد دارم (بر این باورم) که یک فکر (ایده) را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر (ایده) می‌شود.

^{۳۱} كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ ... : هر دویشان تنها برای یک کودک یا بیمار نیست. (هر دویشان تنها برای یک کودک یا بیمار است).

^{۳۲} إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ : اگر اندیشه‌ای توانا داری که به کمک آن بتوانی آنچه را می‌خوانی دریابی، پس از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان.

و لِهَذَا أُريدُ أَنْ أَقرأَ فِي الْمَوْضوعِ الْوَاحِدِ آراءَ عِدَّةٍ كِتَابٍ،
مفعول مضاف إليه

و بنابراین می خواهیم در یک موضوع (موضوع یکسان) نظرهای چند نویسنده را بخوانم.

اسم تفضیل

لَأنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعُ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضوعاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقرأُ فِي حَيَاةِ «نابليون» آراءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،

زیرا این کار از خواندن موضوعهای متعدد لذت بخش تر و سودمندتر است، مثلاً در زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را می خوانم.

و أَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نابليون بِأوصافٍ لَا تُشْبِهُ أوصافَ الْكُتَابِ الْآخَرِينَ.^{۲۳}
مبتدا خبر جمله وصفیه اسم فاعل اسم تفضیل

و من مطمئنم که هر نویسنده ای ناپلئون را به صفت هایی وصف کرده که شبیه صفت های نویسندگان دیگر نیست.

قَرَّبَ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نبرد، و چه بسا کتابی که خواننده اش آن را سریع مطالعه کند؛ اما در روانش به گونه ای ژرف تأثیر می گذارد که در اندیشه هایش آشکار می شود.

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْإِعْنَاءِ وَ التَّقْدِيرِ. اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد، و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.

الْعَقْدُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مَفْكُرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.
مبتدا خبر اسم فاعل

عقّد ادیب (نویسنده)، روزنامه نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او از نژاد کرد است (اصالتی کردی دارد).

فَكَانَ الْعَقْدُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لَانْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النِّشَاطَ^{۲۴} عَلَى رَغْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ^{۲۵}.
عقّد زیبایی را فقط در آزادی می دید (عقّد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی دید)؛ و برای همین در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش فقط شادابی (فَعَالِيَّت) می بینم. یا با وجود شرایط سخت و دشوارش چیزی به جز نشاط نمی بینم.^{۲۶}

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلاَفَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ إِلَى^{۲۷} الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ^{۲۸} أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ^{۲۹} الْمُخْتَلِفَةِ. اسم تفضیل اسم فاعل اسم مکان اسم مکان

گفته می شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم ترین نویسندگان در مصر است. بی گمان او بیشتر از صد کتاب در زمینه های مختلف (گوناگون) به کتابخانه عربی افزوده است.

^{۲۳} آخر: اسم تفضیل و مؤنثش أُخْرَى / آخر: اسم فاعل و مؤنثش أُخْرَى

^{۲۴} نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

^{۲۵} با جمع مکسر غیر عاقل همچون مفرد مؤنث رفتار می شود. ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ. برای ظروف، صفت مفرد مؤنث (القاسية) آورده شده است.

^{۲۶} این عبارت جایگزین می شد بهتر بود: لَمْ يَتَوَقَّفْ إِنتَاجُهُ الْأَدَبِي بِالرَّغْمِ مِنَ الظُّرُوفِ الْقَاسِيَةِ الَّتِي مَرَّ بِهَا.

^{۲۷} وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ ... فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدُ مِنْ ... فَقَدْ أَضَافَ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ ... أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد)

^{۲۸} الْمَكْتَبَةُ الْعَرَبِيَّة: مجموع الْكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفاتِ الَّتِي تَكُونُ الثَّرَاثُ الْعَرَبِي.

^{۲۹} الْمَجَالَات: زمینه ها (جمع سالم مؤنث) و مفرد: الْمَجَال (اسم مکان، مفرد مذکر)

حصر = مستثنی منه محذوف

ما دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.^{۳۰}
عقاد به دلیل نبودن (بخاطر عدم وجود) دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان (ابتدایی) درس خوانده است.

وَمَا اسْتَطَاعَتْ أَسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دِرَاسَتِهِ.

و خانواده‌اش نتوانست که برای تکمیل تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.

حصر = مستثنی منه محذوف

معادل ماضی استمراری

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِمِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
پس عقاد تنها به خودش تکیه کرد. (عقاد به کسی جز خودش تکیه نکرد). پس انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، یاد گرفت.

المُعْجَم

أَضَافَ: افزود (مضارع: يُضِيفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَغْنَى: بی‌نیاز گردانید (مضارع: يُغْنِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد. الْأَمْتَعُ: لذت‌بخش‌تر الْتَّحْدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يُحَدِّدُ)	تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد الْتَّانَوِيَّةُ: دبیرستان الْجَدِيرُ: شایسته الْصَّحْفِيُّ: روزنامه‌نگار الْظُّرُوفُ: شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِي: سخت و دشوار الْكُتَّابُ: نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ»	الْمُفَكِّرُ: اندیشمند نَشَأَ -: پرورش یافت الْوَاتِقُ: مطمئن هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا يُقَالُ: گفته می‌شود «مجهولِ يَقُولُ»
---	--	--

حَوْلَ النَّصِّ

x ✓

ک. ا. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَ عَلَى دُكْتَوْرَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْهَا.x.....

عقاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و از آن [دانشگاه] دکترای افتخاری به دست آورد.

۲- رُبَّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَايْدَةٍ مِنْهُ.✓.....

چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی (تلاش می‌کنی)، بعد فایده‌ای از آن به دست نیاوری (هی‌آوری).

۳- الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ.✓.....

کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست.

^{۳۰} اقتصرت دراسته على المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.

-~~x~~.....
 ۴- تَحْدِيدُ قُرْآنِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
 از نظر نویسنده، محدود کردن خواندن کتاب‌ها مفید است.
-✓.....
 ۵- يَعْتَقِدُ الْعَقَّادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
 عقّاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است.
-~~x~~.....
 ۶- لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.
 هیچ خوراکی برای اندیشه انسان نیست.

ک. ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

معادل ماضی منفی

- ۱- لِماذا لَمْ يُوَصِلِ الْعَقَّادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ؟ چرا عقّاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد؟
 لَمْ يُوَصِلِ الْعَقَّادُ دِرَاسَتَهُ لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.
- ۲- بَيِّ شَيْءٍ شَبَهَ الْعَقَّادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟ عقّاد محدود کردن انتخاب کتاب‌ها را به چه چیزی شبیه کرده است؟
 شَبَهَ الْعَقَّادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ بِالتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ.
- ۳- كَمْ كِتَاباً أَضَافَ الْعَقَّادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟ عقّاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟
 فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ.
- ۴- مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَّادُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ؟ عقّاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟
 فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَّاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيَازَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
- ۵- مَا هُوَ مِقْيَاسُ الْكُتُبِ الْمُفِيدَةِ؟ معیار و سنجش کتاب‌های مفید چیست؟
 الْكِتَابُ الْمُفِيدُ هُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ.
- ۶- مَا هِيَ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِي؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟
 مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِي أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِباً لِنَفْسِهِ.

إِغْلَمُوا

أُسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ

به این جمله دقت کنید.
 جمله مثبت → جمله منفی + مستثنی منه موجود

- «حَصَرَ الزُّمَلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمَلَاءُ» مستثنی منه^{۳۱} و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

^{۳۱} مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزُّمَلَاءُ حَصَرُوا فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» مستثنی منه «واو» در «حَصَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمَلَاءُ» مستثنی منه است.

حَصَرَ	الرُّمْلَاءُ	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً
مستثنی منه	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی
الرُّمْلَاءُ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مستثنی منه اادات استثناء مستثنی

كِهْرِخْتَنُ نَفْسَك (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيَّنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القصص: ۸۸

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد. (مؤلف)

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

۳- ﴿كُلُّ عَيْنٍ بِأَكْبَرِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثٌ أَعْيُنٌ: عَيْنُ سَهْرَةٍ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُصَّتٍ^۲ عَنْ مَحَارِمِ^۳ اللَّهِ، وَ عَيْنُ فَاضَتْ^۴ مِنْ حَشْيَةِ^۵ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

۴- ﴿كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ^۵ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَسَّعُ^۶ بِهِ. آلِ إِمَامٍ عَلَى عَلِيٍّ وَ السَّلَامِ

[گنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می شود.

۵- ﴿كُلُّ شَيْءٍ يَرْخُصُ^۸ إِذَا كُتِرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كُتِرَ غَلَا^۹. مَثَلُ عَزِيٍّ

هر چیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می شود.

۶- لَا تَعْلَمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةَ

به جز عطیه همکلاسی هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (می دانند)

۷- حَلَّ الطُّلَّابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.

دانش آموزان مسئله های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

۱. سَهْرَ: بیدار ماند ۲. غَصَّ عَيْنُهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: روان شد ۴. الْحَشْيَةُ: پروا ۵. أَلْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الأوعية» = الإناء «جمع: آنية» ۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رَخَّصَ: ارزان شد ۹. غَلَا: گران شد ≠ رَخَّصَ

۳۲ مَحْرَمَةٌ: جِ مَحَارِمِ [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

■ یک نکته در ترجمه: ← جمله منفی + مستثنی منه محذوف + إلا حصریه

هنگامی است که پیش از **إلا** جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد، می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم؛ مثال:

إلا به معنای «فقط و تنها»
با فعل مثبت و ایجابی می‌آید.

إلای «حصریه» تأکید را می‌رساند.

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

ما شاهدتُ فی المكتبةِ إلا کاظماً. ← در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

که إختِزَ نفسَک (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.

۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...﴾ الأنعام: ۳۲ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.**
زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است.
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند)

۲- ﴿... لَا يَنَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.**
تنها گروه کافر از رحمت خدا نومید می‌شوند.
جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب)
جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (فولادوند)

۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾ القصص: ۲ و ۳ **اسلوب استثنا**
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند...

۴- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ^{۳۴}. **اسلوب استثنا**
کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم.

۵- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا الْأَنَانَسَ^{۳۵}. **اسلوب استثنا**
انواع میوه را به جز آناناس خریده‌ام یا خریدم.

معنای فقط و تنها با «إِنَّمَا» و «إِلَّا»

از مولودی که حصر را می‌رساند: حصر به «إِنَّمَا»

جمله ای که با إِنَّمَا شروع شده باشد،
در ترجمه از تعابیری مانند «فقط-تنها-بدون شک و ..» استفاده می‌کنیم.
إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمٌّ وِ لَأَبٍ. مردم فقط از یک پدر و مادرند.
إِنَّمَا الْفَخْرُ بِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است.
إِنَّمَا الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. عزت فقط از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است.
إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند.
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

^{۳۳} «خبر، صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره» در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می‌شوند.

^{۳۴} مَصَادِرُ: منابع

از مولودی که حصر را می‌رساند: حصر به «إلا»

📌 نکته‌های کلیدی:

- دو شرط لازمه تا در ترجمه جمله دارای **إلا**، از تعابیری مانند «فقط-تنها» استفاده کنیم.
- (۱) جمله منفی^{۳۵} باشد (ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ، هَل) یا لای نفی
 - (۲) مستثنی منه حذف شده باشد
- یعنی کلمه بعد از **إلا** را نتوانی از چیزی جدا کنی
یا نقص در ارکان جمله قبل از **إلا** (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جمله قبل از **إلا** ناقص باشد
یا هنگام ترجمه، جمله با حذف **إلا** زیبا و کامل بشود.

تنها + کلمه بعد از إلا + فعل مثبت

کسی یا چیزی + به جز یا مگر + کلمه بعد از إلا + فعل منفی

ترجمه
إلا با فعل منفی

ما تُرْسِلُ الْأَنْبِيَاءَ **إلا** مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ.
فعل منفی مفعول **أداة استثناء** حال

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.

تفاوت إلا با إن+لا تفاوت ألا با لا توجه به تلفظ ألا (آن + لا)

لَا تَقُلْ كَلِمَةً إِلَّا الْحَقَّ. (إلا: أداة استثناء+ اسم)
هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ <(إلا: أداة حصر + اسم)
إِلَّا تَحَاوَلَ فَلَمْ تَنْجُحْ
(إن + لای نفی + تحاولون) که إن شرطیه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به سکون تغییر کند.

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ فِصْلَةَ الْجُوزِ لَا تُثْمَرُ عَادَةً.
(أَ به معنی آیا + لای نفی + تَعْلَمُ)
أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي آدِرْ كَأَسَا وَ نَاوِلْهَا.
(أَلَا به معنی هان، آگاه باش: حرف تنبیه و آگاهی است)

إِنَّ الْقُرْآنَ يَأْمُرُ الْمُسْلِمِينَ أَلَّا يَسْبُوا مَعْبُودَاتِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ.
(أَنَّ + لای نفی + يَسْبُونَ) که آن ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.
يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
(أَنَّ + لای نفی + تَكُونُ) که آن ناصبه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به فتحه تغییر کند.

مستثنی منه: اسمی که بتوان از آن کسی یا چیزی را جدا کرد.

مثنی و جمع (الوالدین- الطلاب- الناس و ..)/دارای مفهوم عام باشد (كُلّ-جميع- أحد-إنسان-كلاماً و...)/ضمیر متکلم مع الغیر و غیر مفرد (نحن-نا-هم و ...)

^{۳۵} ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد؛ مانند: رفض: نپذیرفت، يقنط: نومید می‌شود، أبی: امتناع ورزید

بک التمارین

● التمرین الأول: اكتب كلمة مناسبة للتوضيحات التالية من كلمات المعجم.

- ۱- جَعَلَهُ غَنِيًّا لَا حَاجَةَ لَهُ. ← لا نفى جنس
 أَعْنَى: بی نیاز گردانید
 او را بی نیاز ساخت که هیچ نیازی نداشته باشد.
- ۲- شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصُّحُفِ.
 شخصی که در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نویسد.
 الصَّحَفِي: روزنامه‌نگار
- ۳- الْمَرْحَلَةُ الدَّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْتِدَائِيَّةِ.
 مرحله تحصیلی بعد از دبستان
 الثَّانَوِيَّة: متوسطه، دبیرستان
- ۴- الْعَالَمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ.
 دانشمندی که اندیشه‌هایی ژرف و نو (مدرن) دارد.
 الْمُفَكِّر: اندیشمند
- ۵- الْأَوْضَاعُ وَالْأَحْوَالُ الَّتِي نُشَاهِدُهَا حَوْلَنَا.
 اوضاع و احوالی که اطرافمان می‌بینیمش.
 الظُّرُوف: شرایط

● التمرین الثاني: ضع في الفراغ كلمة مناسبة من الكلمات التالية.

- ۱- سَعَرَ الْعَنْبَ فِي نَهَايَةِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السُّوقِ.
 (يَغْلُو ☐ يَرْخُصُ ☒ يَكْتُرُ ☐ يَغْضُ ☐)
 (گران می‌شود) / (ارزان می‌شود) / (بیشتر می‌شود) / (کمتر می‌شود) / (کاهش می‌دهد)
 قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.
- ۲- أُعْطِيَ الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَّةَ الْمَكْتَبَةِ لِزِمِيلِي وَ هُوَ بِهَا.
 (جَدِيرٌ ☒ شَلَالٌ ☐ تَلْفَازٌ ☐ ظُرُوفٌ ☐)
 (جديز/شايسته) / (شلال/آبشار) / (تلفاز/تلفن) / (ظروف/شرایط)
 مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.
- ۳- ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ التُّفَاحَاتِ وَ الرُّمَانَاتِ.
 (طَبَعْنَا ☐ تَصَفَّحْنَا ☐ رَكِبْنَا ☐ أَكَلْنَا ☒)
 (طبعنا: چاپ کردیم / تصفحنا: ورق زدیم / ركبنا: سوار شدیم / اكلنا: خوردیم)
 به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.
- ۴- صَنَعْتُ جَمِيلًا مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.
 (وَعَاءٌ ☒ زُجَاجًا ☐ حَدِيدًا ☐ نُحَاسًا ☐)
 (وعاء: ظرفی = إناء / زجاج: شیشه‌ای / حديد: آهنی / نحاس: مسی)
 ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.

۵- حَارِسُ الْفُنْدُقِ كُلُّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.

(يُخَفِّضُ ☐ يُمَرِّزُ ☐ يَقْذِفُ ☐ يَسْهَرُ ☒)

يُخَفِّضُ: پایین می آورد، تخفیف می دهد/ يُمَرِّزُ: تلخ می کند/ يَقْذِفُ: پرتاب می کند/ يَسْهَرُ: بیدار می ماند
نگهبان هتل، همه شب (سراسر شب) را همراه دوستش بیدار می ماند.

● التَّمْرِينُ الثَّالِثُ : اِمْلَأِ الْجَدْوَلَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ.

الرَّمْزُ

عِبَاءَةٌ
مَأْخُودٌ
مُتَذَكِّرٌ
حَمَامَةٌ
تَعَارُفٌ
حِزْبَاءٌ
عُدْوَانٌ
مَقْطُوعٌ
ظَاهِرَةٌ
أَفْلَامٌ
بِطَاقَةٌ
أَقْمَارٌ
تَعْلِيمٌ
أَنْهَارٌ
مَعْجُونٌ
بِضَاعَةٌ
سُهُولَةٌ
نَقَقَاتٌ
سِرْوَالٌ
وَالِدَةٌ
كَرَاسِيٌّ
بَهَائِمٌ
أَعْلَامٌ
أَصْنَامٌ
تَلْمِيزٌ
إِرْسَالٌ
بَرَامِجٌ
حِجَارَةٌ

وَبِنْدَاكُنْ خِدَايَ رَحْمَانِ كَسَانِيْ اَنْدَ كِه رُوِي زَمِيْنِ بِه نَرْمِيْ كَامِ بَرْمِيْ دَارِنْدَ وَ چُونِ نَادَانَانِ اِيْشَانِ رَا طَرَفِ خَطَابِ قَرَارِ دِهَنْدَ بِه مَلِيْمَتِ پَاسِخِ مِي دِهَنْدَ. (فولادوند)

ترجمه: ۱۳

۱	دشمنی: عدوان	ع	د	و	ا	ن
۲	کبوتر: حمامه	ح	م	ا	م	ة
۳	به یاد آورنده: متذکر	م	ت	ذ	ک	ر
۴	چادر: عِبَاءَةٌ	ع	ب	ا	ء	ة
۵	گرفته شده: مأخوذ	م	أ	خ	و	ذ
۶	آشنایی: تَعَارُفٌ	ت	ع	ا	ر	ف
۷	بریده شده: مَقْطُوعٌ	م	ق	ط	و	ع
۸	آفتاب پرست: حِزْبَاءٌ	ح	ر	ب	ا	ء
۹	پدیده: ظَاهِرَةٌ	ظ	ا	ه	ر	ة
۱۰	ماه ها: أَقْمَارٌ	أ	ق	م	ا	ر
۱۱	کارت، بلیت: بِطَاقَةٌ	ب	ط	ا	ق	ة
۱۲	فیلم ها: أَفْلَامٌ	أ	ف	ل	ا	م
۱۳	خمیر: مَعْجُونٌ	م	ع	ج	و	ن
۱۴	کالا: بِضَاعَةٌ	ب	ض	ا	ع	ة
۱۵	رودها: أَنْهَارٌ	أ	ن	ه	ا	ر
۱۶	یاد دادن: تَعْلِيمٌ	ت	ع	ل	ی	م
۱۷	آسانی: سُهُولَةٌ	س	ه	و	ل	ة
۱۸	بت ها: أَصْنَامٌ	أ	ص	ن	ا	م
۱۹	هزینه ها: نَقَقَاتٌ	ن	ق	ا	ت	
۲۰	صندلی ها: كَرَاسِيٌّ	ک	ر	ا	س	ی
۲۱	مادر: وَالِدَةٌ	و	ا	ل	د	ة
۲۲	شلوار: سِرْوَالٌ	س	ر	و	ا	ل
۲۳	چاپایان: بَهَائِمٌ	ب	ه	ا	ئ	م
۲۴	فرستادن: إِرْسَالٌ	إ	ر	س	ا	ل
۲۵	پرچم ها: أَعْلَامٌ	أ	ع	ل	ا	م
۲۶	سنگ ها: حِجَارَةٌ	ح	ج	ا	ر	ة
۲۷	دانش آموز: تَلْمِيزٌ	ت	ل	م	ی	ذ
۲۸	برنامه ها: بَرَامِجٌ	ب	ر	ا	م	ج

■ به بیان ویژگی‌های دستوری (ساختاری) کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التَّحْلِيلُ الصَّرْفِي» می‌گویند.

در مورد اسم: نوع اسم (اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، اسم مبالغه یا مصدر)، تعداد (مفرد، مثنی، جمع و نوع آن)، جنس (مذکر، مؤنث)، معرفه یا نکره
 در مورد فعل: نوع (ماضی، مضارع، امر)، معلوم یا مجهول

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «الْمَحَلُّ الإِعْرَابِيُّ» می‌گویند.

جمله اسمیه: مبتدا + خبر / جمله فعلیه: فعل + فاعل + مفعول / دیگر نقش‌ها: جار و مجرور یا مضاف الیه یا صفت

● التَّمَرِينُ الرَّابِعُ: عَيِّنِ الصَّحِيحَ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَالْمَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ.

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْإِمْتِحَانِ}

۱- الْعَمَالُ	أ. اِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ «الْعَامِلُ»	☒ مُبْتَدَأٌ
	ب. اِسْمُ مُبَالَغَةٍ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	فَاعِلٌ

۲- الْمُجْتَهِدُونَ	أ. اِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	☒ صِفَةٌ
	ب. اِسْمُ مَفْعُولٍ، مُثْنَى، مُذَكَّرٌ، نَكِرَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ

۳- يَشْتَغِلُونَ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ	☒ خَبَرٌ
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	فَاعِلٌ

۴- الْمَصْنَعِ	أ. اِسْمُ مَفْعُولٍ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
	ب. اِسْمُ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) ☒

۱- نَجَحَتِ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ ☒	

۲- الطَّالِبَاتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	مُبْتَدَأٌ
	ب. اِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ مُؤَنَّثٍ سَالِمٍ، مَعْرِفَةٌ	☒ فَاعِلٌ

۳- الْإِمْتِحَانِ	أ. مَصْدَرٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْإِمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) ☒
	ب. اِسْمُ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ ^۲	صِفَةٌ

۲- مُعَرَّفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

۱- فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی

● التمرین الخامس:

أ. كَمِّلِ الْفَرَاقَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» بَيْنِي عَشَّةً فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيدًا عَنِ الْمُفْتَرَسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكَبَّرُ فِرَاحُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِرَ مِنْ عَشَّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدُفُ الْفِرَاحُ نَفْسَهَا وَاحِدًا وَاحِدًا مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفٍ مِثْرًا. وَ تَصْطَدُّمٌ بِالصُّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاحَهُمَا. سُقُوطُ الْفِرَاحِ مَشْهَدٌ مُرْعِبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ. ١- المُرْعَب: ترسناک

برای دبیر: بعیداً: «حال و صاحبها: عَشَّ» و می تواند «نایب مفعول فيه=مکانا بعیداً» باشد. / «أكثر»: از نظر دکتر عباچی «حال و صاحبها: ارتفاع» و می تواند «نایب مفعول مطلق» باشد. / «عِدَّة»: «نایب مفعول مطلق» / «أَسْفَلَ»: «نایب مفعول فيه»=مکانا أسفل / «جَدًّا»: مفعول مطلق برای فعل محذوف و مانند آن: أيضاً، شُكْرًا، عَفْوًا، إضافة، رجاء، حتماً

پرنده ای وجود دارد که «برناکل» ... **نامیده می شود**..... [او] لانه اش را بر فراز کوه هایی بلند، دور از شکارچیان .. **می سازد**... و هنگامی که جوجه هایش ... **بزرگ می شوند**.... از آنها می خواهند از لانه بلندشان بپرند. جوجه ها **یکی..یکی**... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از **هزار**... متر می رسد، می اندازند. و چند بار با صخره ها ... **برخورد می کنند**... پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می شوند و به پیشواز جوجه هایشان می روند. افتادن جوجه ها صحنه ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی ... **دشوار**... شان است.

ب. أَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

عَشَّةُ (عَشَّ: مفعول / هُ: مضاف الیه) - مُرْتَفِعَةٍ (صفت) - فِرَاحُهُ (فاعل / هُ: مضاف الیه) - الْفِرَاحُ (فاعل) - أَلْفٍ (مجرور به حرف جر) - بِالصُّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (م مضاف الیه) - فِرَاحَ (مفعول) - سُقُوطُ (مبتدا) - الْفِرَاحِ (مضاف الیه) - مَشْهَدٌ (خبر) - مُرْعِبٌ (صفت) - حَيَاةٍ (مجرور به حرف جر) - الْقَاسِيَةِ. (صفت).

ج. عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.»؟ حرف نفی جنس

د. اِبْحَثْ عَنْ مُتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحْتَ وَ قَرِيبَ وَ تَصْغُرُ وَ قَصِيرَ وَ أَقَلَّ وَ أَعْلَى». تَحْتَ ≠ فَوْقَ / قَرِيبَ ≠ بَعِيدَ / تَصْغُرُ ≠ تَكَبَّرُ / قَصِيرَ ≠ مُرْتَفِعَ / أَقَلَّ ≠ أَكْثَرَ / أَعْلَى ≠ أَسْفَلَ

هـ. أَكْتُبِ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرَسِينَ وَ فِرَاحٌ وَ صُخُورٌ وَ مَرَّاتٍ».

جِبَال: جَبَل / مُفْتَرَسِينَ: مُفْتَرَس / فِرَاح: فِرَاح / صُخُور: صَخْرَة / مَرَّات: مَرَّة

● التمرین السادس: لِلتَّرْجِمَةِ.

١- عِلِم: دانست	أَعْلَمُ مِنْ: داناتر از سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	الْعَلَامَةُ: بسیار دانا
٢- اِنْتَقَلَ: جابه جا شد	لَا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی شود لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجَاءً، اِنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا شوید.
٣- اَرْسَلَ: فرستاد	الْمُرْسَل: فرستاده شده اُرْسِلَ: بفرست	لَا تُرْسَل: نفرست (للمذكر) نباید بفرستد(للمؤنث)

۴- عَبْد: پرستید	اَلْعَبْدُونَ: پرستنده اُعْبُدُونِي: مرا بپرستید	اَلْمَعْبَد: پرستشگاه‌ها
۵- سَاعَد: کمک کرد	اَلْمُسَاعِد: کمک کننده، یاور هُمْ سَاعِدُونِي: آنها به من کمک کردند.	رَجَاءً، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید.
۶- طَبَخَ: پخت	اَلطَّبَاخ: آشپز طَبَخَ: پخته شد	اَلْمَطْبُوخ: پخته، پخته شده
۷- تَكَلَّمَ: سخن گفت	اَلتَّكَلَّمَ: سخن گفتن تَكَلَّمْنَا: سخن گفتیم	تَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوییم

● اَلتَّمَرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَائِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱- مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مُدَارَاةٌ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف الیه / نِصْفٌ: خبر / الْإِيمَانِ: مضاف الیه

۲- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

دشمنِ عاقل بهتر از دوستِ نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا / عَاقِلٌ: صفت / خَيْرٌ: خبر / صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ / جَاهِلٍ: صفت

۳- يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلَاماً إِلَّا الْحَقَّ أَبَداً.^{۳۷}

دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

كَلَاماً: مفعول / الْحَقَّ: مستثنی

۴- اَلْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

اَلْعِلْمُ: مبتدا / الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- اَضْعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنِ كَيْمَانِ سِرِّهِ.

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

اَضْعَفُ: مبتدا، مَنْ: خبر / النَّاسِ: مضاف الیه / كَيْمَانِ: مجرور به حرف جرّ / سِرِّ: مضاف الیه

^{۳۶} برای دبیران: «عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ». از جمله مواردی که مبتدا می‌تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است.

هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. (معادل دشمن دانا به از نادان)

(دوست)

برای دانش آموز: عدو: مبتدا/عاقل: صفت/خیر: خبر/ صديق: مجرور به حرف جرّ، من صديق: جار و مجرور/ جاهل: صفت

متضاد ← جاهل ≠ عالم (= عاقل) / صديق ≠ عدو

^{۳۷} أبداً: «همیشه» اما در جملات منفی به معنای «هرگز» می‌باشد.

● التمرین الثامن: اِبْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي.



۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾ يوسف: ۵۳

بی گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند فولادوند)
أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَة، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

۲- إِعْلَمَ بَأَنَّ «خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ». الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بدان که «بهترین یاران، قدیمی ترین آنهاست».

خَيْرَ (بهترین): اسم تفضیل / أَقْدَمُ (وزن أَفْعَل، قدیمی ترین): اسم تفضیل

۳- «أَكْبَرُ الْحُمُقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَ الدَّمُّ». الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بزرگترین حماقت، زیاده روی در ستایش و نکوهش است.

أَكْبَرُ (وزن أَفْعَل، بزرگ ترین): اسم تفضیل

بیشتر بدانیم: أَكْبَرُ: مبتدا / الْحُمُقِ: مضاف الیه / الْإِغْرَاقُ: خبر / فِي الْمَدْحِ: جار و مجرور

۴- طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ^{۳۸}.

طلب نیاز از نا اهلش سخت تر از مرگ است.

أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت تر): اسم تفضیل

بیشتر بدانیم: طَلَبُ: مبتدا / الْحَاجَةِ: مضاف الیه / مِنْ غَيْرِ: جار و مجرور / أَهْلُ: مضاف الیه / هَا: مضاف الیه / أَشَدُّ: خبر / مِنَ الْمَوْتِ: جار و مجرور

۵- «قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَيِّكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا^{۳۹}». الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.

مَجْلِس (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مُعَلِّم (وزن مُفْعَل): اسم فاعل

۶- «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ». الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت تر از روز ستم بر ستم دیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می رساند).

الظَّالِم (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُوم (وزن مَفْعول) اسم مفعول

بیشتر بدانیم: يَوْمُ: مبتدا / الْعَدْلِ: مضاف الیه / الظَّالِم: مجرور به حرف جرّ «عَلَى» / أَشَدُّ: خبر / يَوْمُ: مجرور به حرف جرّ «مِنْ» / الْجَوْرِ: مضاف الیه / الْمَظْلُوم: مجرور به حرف جرّ «عَلَى»

^{۳۸} اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا». حدیثی از امیر المؤمنین عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

^{۳۹} برای دانش آموز: این شرطیه هرگاه با «و» همراه شود به معنای اگرچه، جواب شرطش حذف می شود. إِنَّ (از اداه شرط) كُنْتُ (فعل شرط).

الدرس الرابع

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْخَاءَ وَطَائِفَهُ وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْجِلُّ وَ الْعَرَمُ
 هَذَا ابْنُ خَيْرٍ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا الثَّقِيُّ الثَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
 وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد. و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می شناسند. این فرزند بهترین همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی^{۴۰} می شناسند.

الفَرَزْدَقُ

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مِنْطَقَةٍ بِالْكُوَيْتِ الْحَالِيَةِ^{۴۱}، عَامَ ثَلَاثَةِ وَ عِشْرِينَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه‌ای در کویت کنونی (فعلی) به سال ۲۳ هجری متولد شد، و در بصره زیست.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا».

روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، و امام دربارهٔ پسرش از او پرسید؛ و او گفت: این پسرم است که نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهِ: «عَلِمَهُ الْقُرْآنُ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز.

مفعول

مفعول مطلق تأکیدی

فَعَلِمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛ ثُمَّ رَحَلَ^{۴۲} الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و بر جایزه‌هایشان دست یافت (جوایزشان را بدست آورد).

مفعول

معادل ماضی استمراری

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ؛ وَ كَانَ يَشْتَرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت درود بر آنها باد بود؛ و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد؛ ولی وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

^{۴۰} ناشناخته شمردی

^{۴۱} حَالِيًا / حَالًا : فِي الْوَقْتِ الْحَالِي ، الْآن

^{۴۲} رَحَلَ : - عَنْ الْمَكَانِ : از آن جای رفت / - إِلَى الْمَكَانِ : به آن جای درآمد / - الْبَلَادَ : در کشور به مسافرت پرداخت و از جایی به جای دیگر رفت

«هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا». این پسرم می‌باشد که نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَعَلِمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا: به او به خوبی قرآن را آموخت

مضاف إليه

فَطَافَ هِشَامٌ وَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْأَذْحَامِ، فَنُصِبَ^{فعل مجهول} لَهُ مِنْبَرٌ وَجَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسٌ الْأَمْرَاءِ^{نائب فاعل} يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارٍ^{مفعول مطلق نوعی} أَهْلِ الشَّامِ^{مضاف إليه}.^{مضاف إليه}

پس هشام طواف کرد و وقتی به حجرالاسود رسید، نتوانست که آن را بخاطر شلوغی زیاد (کثرت و ازدحام جمعیت) مسح کند. پس منبری برایش نصب شد، مانند فرمانروایان روی آن (بر آن) نشست (جلوس نمود) درحالی که به مردم می نگریست و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.^{مفعول مطلق نوعی}^{مضاف إليه}

پس در حالی که به حاجیان می نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و مانند بزرگان خانه [خدا] را طواف کرد، و هنگامی که به حجرالاسود رسید، مردم به کناری رفتند، و [او] آن را به آسانی مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: مردی از اهل شام گفت:

«مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ؟!»

«این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟!»

مضاف إليه

خَافَ هِشَامٌ مَنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَيَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ».

هشام ترسید از اینکه اهل شام او را بشناسند و مانند دوستداران به او علاقه مند شوند (تمایل و رغبت پیدا کنند)، پس گفت: «او را نمی شناسم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. و فرزندق حاضر بود.

مفعول مطلق نوعی

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً» پس فرزندق گفت: «من او را خوب می شناسم.»

مفعول مطلق نوعی

ثُمَّ أَنشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا: سپس این قصیده را به زیبایی سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأَّتْهُ
وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا النَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ



^{۴۳} نَصَبَ: نصب کرد(متعدی، معلوم)- نُصِبَ: نصب شد(متعدی، مجهول)

^{۴۴} کِبَار ≠ صغار مفردشان کبیر ≠ صغیر / أَكْبَر جمعها اکابر

^{۴۵} الشام شامل چهار کشور کنونی: سوریه، لبنان، اردن و فلسطین اشغالی می شود.

^{۴۶} رَائِع: عالی، استثنایی، زیبا، باشکوه، جالب، با عظمت، شگرف

أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا: سپس این سروده (چکامه) را به گونه ای جالب سرود:

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد.
 و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می شناسند.
 این فرزندی بهترین همهٔ بندگان خداست.
 این پرهیزگار پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است.
 و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست.
 عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می شناسند.

❦ الْمُعْجَم

إِذْ جَاءَ: ناگهان آمد	الْحِلَّ: بیرون احرام	أَلْعَلَّ: بزرگ تر قوم، پرچم
اسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد	رَحَلَ: کوچ کرد	الْكِبَار: بزرگان «مفرد: الْكَبِير»
أَنْكَرَ: ناشناخته شمرد	رَغِبَ فِيهِ: به آن علاقه مند شد	أَلْصَّغَار ≠
الْبَطْحَاء: دشت مکه	الضَّائِر: زیان رساننده	مَدَحَ: ستود
بَيَّنَمَا: در حالی که	طَافَ: طواف کرد	نَصَبَ: برپا کرد، نصب کرد
الْتَقَى: پرهیزگار	(مضارع: يَطُوفُ)	الْتَقَى: پاک و خالص
جَهَرَ بِ: آشکار کرد	الْعَرَب: عرب	الْوُطَاء: جای پا، گام

📖 حَوْلَ النَّصِّ

که اکتب جواباً قصیراً، حسب نصِّ الدرس.

۱- كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ؟ وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتُرُ حُبَّهُ
 دوستی فرزددق به اهل بیت درود بر آنها باد نزد خلفای بنی امیه چگونه بود؟ - فرزددق دوستی خود را پنهان می کرد.

۲- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ - أَبُوهُ
 چه کسی فرزددق را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش

۳- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ
 فرزددق کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک به حج رفت.

۴- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنَاطِقَةِ الْكُؤَيْتِ ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.
 فرزددق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه ای در کویت متولد شد، و در بصره زیست.

۵- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
 فرزددق در کدام دوره و عصری زندگی می کرد؟ - در دورهٔ اموی

۶- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالسَّامِ؟ - إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ
 فرزددق نزد چه کسی در شام رفت؟ - نزد خلفای بنی امیه

إِغْلَمُوا

الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱ - اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲ - اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳ - اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴ - اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اِسْتَغْفَرْتُ» و «اِسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «اِسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

- این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اِسْتَغْفَرْتُ» تاکید کرده است.
- به مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» استفاده می کنیم.^{۴۷}

اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

- دو کلمه «صادقاً» و «الصَّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
- گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «اِسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی

مضاف الیه

صفت

- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:

اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:

تَجْتَهُدُ الْأُمُّ لِتَرْبِیَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بَالِغًا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند.
اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

^{۴۷} دقت کنید: در ترجمه فارسی «مفعول مطلق تأکیدی» از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» کنار فعل استفاده می کنیم.

مفعول مطلق مصدری از فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافِ الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافِ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده، بر این وزن‌ها آشنا شدید:

اِفْتَعَالَ، اِسْتَفْعَالَ، اِنْفَعَالَ، اِفْعَالَ، تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ، مُفَاعَلَةً؛ مثال:

باب	ماضی	مضارع	مصدر
تَفَعَّلَ	عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	تَعْلِيمٌ
تَفَعَّلَ	تَقَدَّمَ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدُّمٌ
تَفَاعَلَ	تَعَارَفَ	يَتَعَارَفُ	تَعَارُفٌ
مُفَاعَلَةٌ	سَاعَدَ	يُسَاعِدُ	مُسَاعَدَةٌ

باب	ماضی	مضارع	مصدر
اِفْتَعَالَ	اِفْتَحَرَ	يَفْتَحِرُ	اِفْتِحَارٌ
اِسْتَفْعَالَ	اِسْتَخْدَمَ	يَسْتَخْدِمُ	اِسْتِخْدَامٌ
اِنْفَعَالَ	اِنْسَحَبَ	يَنْسَحِبُ	اِنْسِحَابٌ
اِفْعَالَ	اَرْسَلَ	يُرْسِلُ	اِرْسَالٌ

اکنون با چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده‌اند^{۴۸}، آشنا شوید:

ماضی	مضارع	مصدر
جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوسٌ
خَرَجَ	يَخْرُجُ	خُرُوجٌ
طَافَ	يَطُوفُ	طَوَافٌ
نَامَ	يَنَامُ	نَوْمٌ
عَاشَ	يَعِيشُ	عَيشٌ

ماضی	مضارع	مصدر
صَبَرَ	يَصْبِرُ	صَبْرٌ
ذَكَرَ	يَذْكُرُ	ذِكْرٌ
عَرَفَ	يَعْرِفُ	مَعْرِفَةٌ
رَغِبَ	يَرْغِبُ	رَغْبَةٌ
فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْحٌ

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

^{۴۸} مصدرهای ثلاثی مجرد بی‌قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سماعی» اند؛ یعنی شنیداری هستند که با مراجعه به معجم و کتب عربی قابل دریافت هستند.

کهر اختر کفسک: انتخب الترجمه الصحیحه، ثم عین المفعول المطلق، و اذکر نوعه.

صبراً: مفعول مطلق نوعی

ب. به زیبایی صبر کن. ☒

۱- ﴿فَصَبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ المعارج: ۵

الف. قطعاً شکیبایی کن. ☐

ذکراً: مفعول مطلق نوعی

ب. خدا را بسیار یاد کنید. ☒

۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الأحزاب: ۴۱

الف. خدا را همیشه یاد کنید. ☐

تکلیماً: مفعول مطلق تأکیدی

ب. خدا با موسی سخنی گفت. ☐

۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴

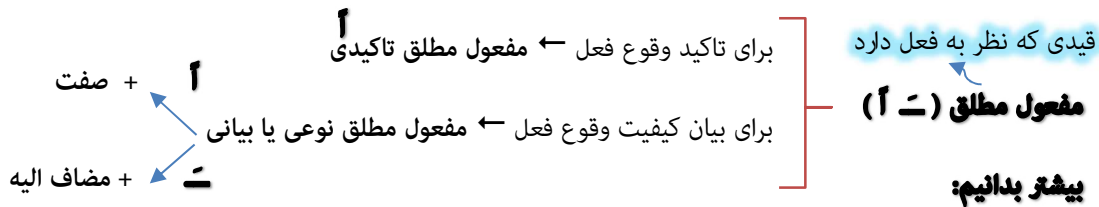
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ☒

تنزیلاً: مفعول مطلق تأکیدی

ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند. ☒

۴- ﴿و نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾ الفرقان: ۲۵

الف. و مانند ملائک فرود آمدند. ☐



۱) مفعول مطلق، مصدر به شکل (۱) از فعل جمله و هم باب فعل است.

به شکل «مثنی و جمع و همراه ال» به کار نمی رود.

أَنْتَ الَّذِي قَدَرْتَ كُلَّ شَيْءٍ (قادرًا - مُقْتَدِرًا - قَدْرًا - تَقْدِيرًا)

أَلْبَسَ أَبِي عَمِّي لِبَاسًا. پدرم بر عمویم لباسی را پوشاند.

أَلْبَسَ: فعل/أَب: فاعل/عَمِّ: مفعول ۱/لباساً: مفعول ۲

لباساً: مفعول مطلق نیست (مفعول مطلق باید مصدر فعل باشد: أَلْبَسَ يُلْبِسُ إِبْرَاهِيمَ)

وَ أَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونَ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافَ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ.

و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفتهایی وصف کرده که شبیه صفتهای نویسندگان دیگر نیست.

«أَوْصَافٍ»: مفعول مطلق نیست (مفعول مطلق باید مصدر فعل و منصوب باشد و جمع نباشد: وَصَفَ يَصِفُ وَصْفًا)

۲) ترجمه مفعول مطلق

الف) مفعول مطلق تأکیدی به صورت قید تأکیدی «حتماً، قطعاً، بی‌گمان» کنار فعل ترجمه می‌شود.

إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى النَّبِيِّ (ص).

بی‌گمان خداوند قرآن را بر پیامبر (ص) نازل کرد.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الإنسان: ۲۳ در حقیقت ما قرآن را بر تو قطعاً فرو فرستادیم. فولادوند

ب) مفعول مطلق نوعی اگر مضاف باشد، به صورت قید «مانند، همچون» کنار مضاف الیه ترجمه می‌شود.

فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافٌ الْأَعَاظِمِ: و خانه [خدا] را همچون بزرگان طواف کرد.

ج) مفعول مطلق نوعی + صفت مفرد ← نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست و فقط صفت به صورت «قید» ترجیحاً کنار فعل ترجمه می شود.

فَاسْتَلَمَ الْحَجَرَ اسْتِلَامًا سَهْلًا: و [او] حجر الأسود را به آسانی مسح کرد.

أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً: من او را خوب می شناسم.

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^۱ الفتح: بی گمان ما برایت آشکارا (بطور آشکار) فتح کردیم. (فتحی آشکار کردیم)

د) مفعول مطلق نوعی + جمله وصفیه ← مفعول مطلق به صورت «به گونه ای که، آن گونه که، که و ...» ترجمه می شود.
يُؤَثِّرُ الْكِتَابُ فِي نَفْسِ قَارِئِهِ تَأْثِيرًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ: کتاب در وجود خواننده اش به گونه ای تأثیر می گذارد که در اندیشه هایش آشکار می شود.

يُؤَثِّرُ الْكِتَابُ فِي نَفْسِ قَارِئِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ: کتاب تأثیر ژرفی در وجود خواننده اش می گذارد که در اندیشه هایش آشکار می شود.

۳) اگر بعد از مفعول مطلق، «جَارٌ وَ مَجْرُورٌ / حُرُوفُ عَطْفٍ وَ فَ ثَمَّ ... / کلمه پرسشی / إِنَّ» بیاید، مفعول مطلق از نوع تأکیدی است.

نَزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا لَهْدَايَةِ الْإِنْسَانِ. خداوند قرآن را برای هدایت انسان قطعاً نازل کرد.

● عَيْنِ الْمَفْعُولِ الْمَطْلُوقِ:

۱) كان كلامي في هذا الموضوع كلامَ الحقِّ! ← كلام: خبر كان

۲) انسحب العدو في نهاية خاسراً! ← خاسراً: حال

۳) المرأة الشجاعة قاتلت الأعداء قتالاً عجباً! ← قتالاً (مصدر دیگر باب مفاعلة است): مفعول مطلق نوعی ☒

۴) حاولت للرياضة بعد محاولة كثيرة في الدرس! ← محاولة: مضاف اليه

بِهِ التَّمارِينُ

● التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْعِبَارَةَ الْفَارِسِيَّةَ الْقَرِيبَةَ مِنَ الْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.

۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ^۱ تَمَرَّدَا^۲. الْمُفْتَنِيُّ

۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَ الْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ^۳. مَثَلٌ

۳- إِدْعَى^۲ الثَّغْلُبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ مَثَلٌ

۴- مَنْ سَعَى رَعَى^۴، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ^۵ رَأَى الْأَحْلَامَ^۶. مَثَلٌ

۵- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ^۷ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ

۶- مُدَّ^۸ رِجْلَكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ^۹. مَثَلٌ

۷- عِنْدَ الشَّدَائِدِ^{۱۰} يُعْرِفُ الْإِخْوَانُ. مَثَلٌ

- | | |
|---|---|
| 8 دوست آن باشد که گیرد دست دوست | در پریشان حالی و درماندگی <small>سعدی</small> |
| 2 چو با سفله گویی به لطف و خوشی | فزون گرددش کبر و گردن کشی <small>سعدی</small> |
| 6 آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ | مور همان به که نباشد پَرش <small>سعدی</small> |
| 3 به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب | <small>فردوسی</small> |
| 1 هر آن چیز کانت نیاید پسند | تنِ دوست و دشمن بدان در مَبند <small>فردوسی</small> |
| 4 ز روباهی پرسیدند احوال | ز معروفان گواهِش بود دنبال <small>عطار</small> |
| 5 هر که رَوَد چَرَد و هر که خُسبد خواب بیند. | <small>انوشیروان</small> |
| 7 پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. | <small>مثل فارسی</small> |

-
- ۱- اَللَّيْمُ: فرومایه ۲- تَمَرَّدَ: نافرمانی کرد ۳- اَلرَّمْلُ: شن ۴- اِدَّعى: ادعا کرد ۵- رَعى: چرید
 ۶- لَزِمَ الْمَنَامَ: خوابید (لَزَمَهُ: بدو آویخت و رهایش نکرد + اَلْمَنَامَ: خواب)
 ۸- اَنْبَتَ: رویانید ۹- مَدَّ: دراز کن (ماضى: مَدَّ / مضارع: يَمُدُّ)
 ۱۱- اَلشَّدِيدَةُ: سختی‌ها «مفرد: اَلشَّدِيدَةُ»
 ۷- اَلْأَحْلَامُ: رؤیاها «مفرد: اَلْحُلْمُ»
 ۱۰- اَلْكِسَاءُ: جامه = لِيَّاس، مَلْبَس

- ۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
- کسی از شما ایمان نمی آورد تا اینکه آنچه برای خودش دوست دارد، برای برادرش دوست بدارد.
- هر آن چیز کانت نیاید پسند تنِ دوست و دشمن بدان در مَبند فردوسی
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَّدَا. اَلْمُتَنَبِّی
- اگر شخص کریم و بخشنده را گرامی بداری، صاحب او می شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری، نافرمانی می کند.
- چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- ۳- اَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَ الْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. مَثَلٌ
- عاقل خانه اش را روی صخره و نادان خانه اش را روی شن می سازد.
- به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- ۴- اِدَّعى الثَّعْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ مَثَلٌ
- روباه چیزی را ادعا کرد و خواست؛ گفته شد: آیا شاهدی داری؟ گفت: دُم
- ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار
- ۵- مَنْ سَعَى رَعى، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. مَثَلٌ
- هر کس برود می چرد و هر کس بخوابد رویاها می بیند.
- هر که رَوَد چَرَد و هر که خُسبد خواب بیند. انوشیروان
- ۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ الثَّمَلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ
- هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می رویاند.
- آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرش سعدی

۷- مَدَّ رَجْلَكَ عَلَى قَدَرِ كِسَائِكَ. مَثَل

پایت را به اندازه جامه‌ات، دراز کن.

پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرِفُ الْإِخْوَانُ. مَثَل

دوستان هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

● التمرین الثاني:

أ. عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالِغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.

ب. أَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ.

۱- إِنَّ الرِّزْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاظِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ : وَضَعَ

کشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود و در دل خودبزرگ‌بین ستمگر ماندگار نمی‌شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَنْبِذْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجُ الْبَرَاغَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خویی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

هر کس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری، آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب‌آموزنده مردمان در گرامی‌داشت شایسته‌تر است.

◆ أ. اسْمُ الْفَاعِلِ: (الْمُتَوَاضِعِ، الْمُتَكَبِّرِ، مُعَلِّمٌ، مُؤَدِّبٌ) / اسْمُ الْمُبَالِغَةِ: (الْجَبَّارُ) / اسْمُ التَّفْضِيلِ: (أَحَقُّ)

◆ ب. السَّهْلُ: مجرور به حرف جرّ / الْحِكْمَةُ: مبتدا / الْجَبَّارُ: صفت / التَّوَّاضِعُ: مفعول / الْجَهْلُ: مضاف الیه

نَفْسٌ: مفعول / لِلنَّاسِ: جارّ و مجرور / نَفْسٌ: مضاف الیه / مُعَلِّمٌ: مبتدا / أَحَقُّ: خبر / الْإِجْلَالُ: مجرور به حرف جرّ النَّاسِ: مضاف الیه

● التمرین الثالث: عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ؛ ثُمَّ تَرْجِمْهُ.

- | | | | | |
|-------------------------------------|---------------|--------------|-------------|----------------|
| ۱- مضارع تَذَكَّرَ (به یاد آورد): | يَتَذَكَّرُ ● | يَذْكُرُ ○ | يَذْكُرُ ○ | به یاد می‌آورد |
| ۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد): | عَلَّمَ ○ | تَعْلِيمٌ ● | تَعْلَمُ ○ | یاد دادن..... |
| ۳- ماضی مُجَالَسَةً (همنشینی کردن): | جَلَسَ ○ | أَجْلَسَ ○ | جَالَسَ ● | همنشینی کرد |
| ۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد): | تَقَطَّعَ ○ | انْقِطَاعٌ ● | تَقَاطَعُ ○ | بریده شدن..... |

- | | | | | |
|-------------------------------------|--------------|---------------|---------------|------------------|
| ۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد): | ● تَقَرَّبَ | ○ قَرَّبَ | ○ اقْتَرَبَ | نزدیک شو..... |
| ۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد): | ○ يُقْعِدُ | ● يَتَقَاعَدُ | ○ يَفْتَعِدُ | بازنشست می شود |
| ۷- امر تَمْتَنِعْ (خودداری می کنی): | ○ اِمْنَعْ | ○ مانع | ● اِمْتَنِعْ | خودداری کن |
| ۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می کند): | ○ اَخْرَجَ | ○ تَخْرَجَ | ● اسْتَخْرَجَ | خارج کرد..... |
| ۹- وزن اسْتَمَعَ: | ● اِفْتَعَلَ | ○ اسْتَفْعَلَ | ○ اِنْفَعَلَ | حروف اصلی: س م ع |
| ۱۰- وزن اِنْتَظَرَ: | ● اِفْتَعَلَ | ○ اِنْفَعَلَ | ○ اسْتَفْعَلَ | حروف اصلی: ن ظ ر |

● التمرین الرابع: عین کلمه مناسبه للفراغ.

- ۱- الْحُجَّاجُ مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِإِدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.
☐ يَطْرُقُونَ ☐ يَطْرُدُونَ ☐ يَطْبُخُونَ ☒ يَطُوفُونَ
 حاجیان بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کند).
- ۲- لَوْ لَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ.
☒ الْإِزْدِخَامُ ☐ الْإِزْدَهُ ☐ الْإِزْلُ ☐ الْإِزِيْتُ
 اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت.
- ۳- كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.
☐ عِنْدَ ☐ جَانِبًا ☒ بَيْنَمَا ☐ بَيْنَ
 (در حالی که) داشتم راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.
- ۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانِ.
☐ عُشْبَ ☒ عِلْمَ ☐ عَرَبَةَ ☐ عَبَاءَةَ
 برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت یا بلند کرد.
- ۵- الْحَاجُّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.
☐ اسْتَعَانَ ☐ اسْتَمَعَ ☐ اسْتَطَاعَ ☒ اسْتَلَمَ
 بیشتر بدانیم: «استعان (ع و ن) و استطاع (ط و ع)» از باب استفعال و «استمع (س م ع) و استلم (س ل م)» از باب افتعال هستند.
 حاجی حجر الاسود رادر کعبه شریف (مسح کرد).

● التمرین الخامس: للترجمة.

- (هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟) آیا می دانی که ؟
- ۱- ... الْمُغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمٍ بِنَاءِ سُوْرٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا؟!
 مغول ها با وجود ساختن دیواری بزرگ دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند؟!

۲- ... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ² كَثِيرًا؟!

تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانه عربی بسیار زیاد وجود دارد؟!

۳- ... الْحَوْتَ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ³؟!

نهنگ برای درآوردن روغن را از جگرش (کبدش) برای ساخت مواد آرایشی صید می‌شود؟!

۴- ... الْخَفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ⁴؟!

خفاش تنها جاندار پستانداری است که می‌تواند پرواز کند؟! (قادر به پرواز است)

۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِلْيُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيبًا ⁵؟!

تعداد مورچگان در جهان نزدیک به یک میلیون بار بیشتر از تعداد آدمیان است؟!

۶- ... طَيْسِفُونُ الْوَاقِعَةَ قُرْبَ بَغْدَادَ كَانَتْ عَاصِمَةً ⁶ السَّاسَانِيَّيْنَ؟!

تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟!

۷- ... حَجَمَ دُبُّ الْبَانَدَا ⁷ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرَ مِنْ الْقَارِ؟!

اندازه خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است؟!

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ ⁸ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ ⁹؟!

زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟!

۹- ... وَرَقَّةَ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ ⁹ السَّلَامِ؟!

برگ زیتون نماد صلح است؟!

۱- السُّور: دیوار	۲- الدَّارِجَة: عامیانه	۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی
۴- الطَّيْرَان: پرواز، پرواز کردن	۵- الْعَاصِمَة: پایتخت «جمع: الْعَوَاصِم»	۶- دُبُّ الْبَانَدَا: خرس پاندا
۷- الْأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّة: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مفرد»	۸- الرَّمْز: نماد، سمبل «جمع: الرُّمُوز»	

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ.

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يَوْجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ ¹ فِي غِلَافٍ ² مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ يَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَّادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَائِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَافَ ³ لِصَيْدِهِ.

۱- الْجَفَاف: خشکی ۲- الْغِلَاف: پوشش ۳- الْجَاف: خشک

⁹ نکته: «لیست» جمله بعد از نکره، وصفیه نیست؛ چون بکماء اسم معناست و صفت نمی پذیرد؛ بکماء، خبر اول آن و لیست، خبر دوم آن است.

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی (خشکی)، خودش را در پوششی از مواد لزجی (مخاطی) که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر گِل (خاک رس) دفن می‌کند؛ سپس بیشتر از یکسال بطور عمیق می‌خوابد (خوابی ژرفناک فرو می‌رود)، و به آب و خوراک و هوا همچون زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک چشم به راه بارش باران بسر- می‌برد (زندگی می‌کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می‌روند و خاک خشک را برای صید آن می‌کنند (می‌کاوند).

◆ **نَفَسٌ**: مفعول / **نَوْمًا**: مفعول مطلق نوعی / **سَنَةً**: مجرور به حرف جرّ / **احتیاج**: مفعول مطلق نوعی / **المَطَرُ**: مضاف الیه / **خروجاً**: مفعول مطلق نوعی / **الصَّيَادُونَ**: فاعل / **الجاف**: صفت

● التمرین السابِع: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْأَعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

مفعول مطلق نوعی صفت

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ ^{الفتح: ۱}

بی‌گمان برایت بطور آشکار فتح کردیم. (فتوحی آشکار کردیم)

مفعول مطلق تاکید

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنزِيلًا﴾ ^{الإنسان: ۲۳}

در حقیقت ما قرآن را بر تو قطعاً فرو فرستادیم. (به تدریج نازل کردیم)

مجرور به حرف جرّ

۳- «لَا فَرْقَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ.» ^{الأمم علی علیه السلام}

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

فاعل مجرور مستثنی

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

هر چیزی با انفاق کم می‌شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می‌شود.

مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

فاعل مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

۵- يَعْيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسِبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

فرد خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می‌کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می‌شود.

● التمرین الثَّامِن: عَيْنُ الْمُتَرَادِفِ وَ الْمُتَضَادِّ. (= ≠)

کلمات	ترجمه	کلمات	ترجمه
۱- سَهْوَةٌ .. ≠ ضَعُوبَةٌ	آسانی ≠ سختی	۹- كِسَاءٌ .. = لِبَاسٌ	لباس، جامه
۲- اخْتِفَاءٌ .. ≠ ظُهُورٌ	پنهان شدن ≠ آشکار شدن	۱۰- حَيَاةٌ .. = عَيْشٌ	جان، زندگی
۳- اسْتَطَاعَ .. = قَدَرَ	توانست	۱۱- سَلَامٌ .. = صُلْحٌ	صلح، سلامتی
۴- وَاثِقٌ .. = مُطْمَئِنٌّ	مطمئن	۱۲- بُنْيَانٌ .. = بِنَاءٌ	ساختمان
۵- فَرِحَ .. = مَسْرُورٌ	شادی	۱۳- رَخْصٌ .. ≠ غَلَا	ارزان شد ≠ گران شد
۶- نُزُولٌ .. ≠ صُعُودٌ	فرو آمدن ≠ بالا رفتن	۱۴- أَعَانَ .. = نَصَرَ	یاری کرد
۷- غِذَاءٌ .. = طَعَامٌ	خوراک	۱۵- سَهْرٌ .. ≠ نَامٌ	شب را نخوابید و بیدار ماند ≠ خوابید
۸- ضَاقَ .. ≠ اتَّسَعَ	تنگ شد ≠ فراخ شد	۱۶- دَارٌ .. = بَيْتٌ	خانه

کاملترین مترادف و متضادهای درس به درس

الدرس الاول	
مترادف یا متضاد	ترجمه
حنیف = مَوْحِد	یکتاپرست
طریقه = سیره	راه و روش
تَجَنَّب = اِبتِعَاد = اِجْتِنَاب ≠ اِقْتِرَاب	دوری کردن ≠ نزدیک شدن
(حَسِبَ = ظَنَّ = زَعَمَ) ≠ (أَيَقِنَ)	گمان کرد ≠ یقین کرد
سُدَى = عَبَث	بیهوده
أَرْسَلَ = بَعَثَ	فرستاد
يُبَيِّنُ = يُظْهِرُ	آشکار می کند
الْحَقُّ ≠ الْبَاطِل	حق ≠ بیهوده
حَدَّثَ = تَحَدَّثَ = تَكَلَّمَ	سخن گفت
(صِرَاع = نِزَاع) ≠ سَلَم	کشمکش ≠ صلح و آرامش
الْكَافِرُ ≠ الْمُؤْمِن	بی ایمان ≠ با ایمان
رجع = عاد	بازگشت
أَحْضَرَ = جَلَبَ	آورد
جاء ب = أتى ب	آورد
إله = رَبّ = معبود	خدا
نصر = أَعَانَ = ساعد	یاری کرد
سأل ≠ أجاب	پرسید ≠ پاسخ داد
الْهَدَف = غَايَة	هدف
بَعَثَ = قِيَامَة	رستاخیز
مُقَاتَلَة، قِتَال = حَرْب = مَعْرَكَة	جنگ
بَنِيَان = بِنَاء	ساختمان
مرصوص = سدید	استوار
عِلْمٌ ≠ جَهْلٌ	دانایی، دانش ≠ نادانی
أَغْنَى ≠ أَفْقَر	بی نیاز کننده تر ≠ نیازمندتر
خَيْرٌ ≠ شَرٌّ	بهتر ≠ بدتر
فِعْلٌ = عَمَلٌ	انجام دادن، کار
(أَجْمَلُ = أَحْسَنُ = أَفْضَلُ) ≠ (أَسْوَأُ = أَقْبَحُ)	(بهتر، زیباتر) ≠ (بدتر، زشت تر)
سَبَبٌ ≠ شَاتَمٌ	دشنام داد
يَسْتَوِي = يُسَاوِي	برابر است
(عَرِيض = وَاسِع) ≠ ضَيِّقٌ	پهناور ≠ باریک
مُكْرَمٌ = عَزِيزٌ	گرامی
الدَّارُ = الْبَيْتُ	خانه
طَعَامٌ = غِذَاءٌ	خوراک
فَقْرٌ ≠ غِنَى	نیازمندی ≠ بی نیازی

نیازمندان ≠ ثروتمندان	(المساكين = الفقراء) ≠ الأغنياء
نیازمند ≠ بی نیاز، ثروتمند	(المسكين = الفقير) ≠ الغني
دشمنی ≠ دوستی	عداوة ≠ صداقة
گرفت ≠ داد	أخذ ≠ أعطى
نشست ≠ برخاست	(جَلَسَ = قَعَدَ) ≠ (قام = وَقَفَ = نَهَضَ)
(اجابت کننده) ≠ (گدا = درخواست کننده)	(مجيب) ≠ (سائل = طالب)
زیاد ≠ کم	كثير ≠ قليل
خوشحالی و شادمانی	انشراح = سرور = فَرَح = سَعَادَة
شادمانی ≠ غمگین ≠ ناراحت، آشفته	انشراح ≠ حزن ≠ انزعاج
روشن کرد	أَنَارَ = أضاء
سودمند ≠ زیان آور	نافع ≠ مضر
بخت، بهره	حَظٌّ = نصيب = بخت
فراگیر	شامل = شائع
صلح، آرامش، آشتی	السَّلام = الصُّلح
طرف، سمت	جهة = نحو = جانب = اتّجاه
پیشامد بد، بلا	حادثة = مصيبة = واقعة
قرار بده	صَعَّ = اجْعَلْ
دانش آموز	طالب = تلميذ = متعلّم
کشاورز	فَلَّاح = مُزارع = زارع
گریه می کند ≠ می خندد	يَبْكِي ≠ يَضْحَكُ
نزدیکی ≠ دوری	قُرْبٌ ≠ (بُعد = هَجَر)
لانه	عُشٌّ = وَكْنَة
روبرو ≠ پشت	أمام ≠ (وراء = خَلْف)
مطمئن شد	تَأَكَّدَ = إطمئن
حیله، فریب، چاره اندیشی	حيلة = خِدا ع
مرگ ≠ زندگی	(حياة = عَيْش) ≠ مَوْت
ناگهان	بَعَثَة = فُجْأَة

الدرس الثانی	
توانست	استطاع = قدر
گرامی	مُعَزَّزٌ = مُكْرَمٌ
خانواده	أُسْرَة = عَائِلَة = أَهْل
دید	نَظَرَ = لَاحَظَ = شاهدَ = رَأَى
دیده ها	أَعْيُنٌ = أَبْصَار
وقتی که	حينما = عندما
یکبار ≠ همیشه	(مرة = تارة = أحياناً) ≠ (أبداً = دائماً)
سال	عامٌ = سَنَة
گذشته ≠ آینده	ماضي ≠ (قادم = آت)

بالتأکید = بالطبع	البته، مطمئناً
غار = كهف	غار، پناهگاه
أولى ≠ أخرى	نخستین ≠ آخرین
أقمتی = أرجو	آرزو دارم
سعى = اجتهد = محاولة	تلاش
مسرور ≠ محزون	خوشحال ≠ ناراحت
ابن = ولد	پسر
متأخر ≠ متقدم	دیر، دیررس ≠ پیشرو
(فرح = مسرور) ≠ (حزين، محزون)	خوشحال ≠ ناراحت
دؤوب = مُجد	با پشتکار، کوشا
جالس ≠ واقف	نشسته ≠ ایستاده
الأعلى ≠ الأسفل	بالا، برترین ≠ پایین، پست‌ترین
مُبشّرین ≠ مُنذِرین	مژده دهنندگان ≠ بیم دهنندگان
صادق ≠ کاذب	راستگو ≠ دروغگو
(صديق = حبيب = ولي) ≠ عدو	دوست ≠ دشمن
مُصلِح ≠ مُخَرَّب	تعمیرکار ≠ خرابکار
تَصْلِیح ≠ تَخْرِیب	تعمیر کردن ≠ خراب کردن
أمس ≠ غد	دیروز ≠ فردا
الدُّنْیا ≠ (الآخرة = العقبی)	دنیا ≠ آخرت
الحسنة ≠ السيئة	کار نیک، خوبی ≠ کار بد، بدی، گناه
خُرُوج ≠ دُخُول	خروج ≠ ورود
أعجب = أعرب	عجیب‌ترین
فَوْق ≠ تَحْتَ	بالا ≠ زیر
مصائب = شدائد	سختی‌ها
حيّ ≠ میت	زنده ≠ مرده
(صُعْبَة = قاسية = شديدة) ≠ (سَهْلَة = يسير)	سخت ≠ آسان
كِبَار ≠ صِغار / مفردشان کبیر ≠ صغیر	بزرگان ≠ کودکان / بزرگ ≠ کوچک
(أَمْوات = مَوْتی) ≠ أَحْیاء	مردگان ≠ زندگان
وحید ≠ معاً	تنها ≠ باهم
(أَعْظَم = أَكْبَر) ≠ أَصَاغِر	بزرگان، بزرگ‌ترها ≠ کودکان، کوچک‌ترها

الدرس الثالث	
(جِسم = جِرم = بدن) ≠ (روح)	پیکر ≠ روح
مزایا (مفردها: مَزِيَة) = فوائد (مفردها: فائِدة)	برتری‌ها، امتیازات
أنفع ≠ أضر	سودمندتر ≠ زیان‌آورتر
واثق = متأكد = مطمئن	مطمئن
رُبّ = عسى	چه بسا
جدیر = أهل	شایسته
العناية = اهتمام	توجه

(افزود = زیاد کرد) ≠ کم کرد	(أضافَ = زاد) ≠ قلَّ
بیشتر ≠ کمتر	أَكْثَرَ ≠ أَقَلَّ
سودمند ≠ زیان آور	مُفِيدٌ ≠ مُضِرٌّ
توانمند ≠ ناتوان	قَوِيٌّ ≠ ضَعِيفٌ
سالن	صَالَةٌ = قاعة
گریان ≠ خندان	بَاكِیَةٌ ≠ ضاحِكَةٌ
پروا = ترس	خَشِیَّةٌ = خوف = رُعبٌ
ظرف	وعاء (جمع: أوعية) = إناء (جمع: آنية)
تنگ شد ≠ فراخ شد	ضاق ≠ اتَّسعَ
ارزان شد ≠ گران شد	رَخِصٌ ≠ غَلَا
ارزان تر ≠ گران تر	أَرْخَصَ ≠ أَعْلَى
ارزان ≠ گران	رَخِصٌ ≠ غَالِي
زندگی ≠ مرگ	الحياة ≠ مَوْتٌ
نا امید می شود ≠ امیدوار است	یئأس ≠ یرجو
رحمت	رَوْحٌ = رَحْمَةٌ
زیان	خُسْرٌ = ضَرَرٌ
منبعها، سرچشمهها	مصادر = منابع = ینابیع
خرید ≠ فروخت / خرید ≠ فروش	اشتری ≠ باع / شراء ≠ بیع
مادر	والدة = أُمٌّ
ترسناک	مُرْعِبٌ = مُخِيفٌ
دور ≠ نزدیک	بعید ≠ قَرِيبٌ
کوچک می شود ≠ بزرگ می شود	تَصَغُرُ ≠ تَكْبُرُ
دراز ≠ کوتاه	طویل ≠ قَصِیرٌ
بیشتر ≠ کمتر	أَشَدُّ ≠ أَقَلُّ
دشمن	عدوٌّ = خَصَمٌ
نادان ≠ دانا	الجاهلُ ≠ العالمُ
کودکی ≠ بزرگسالی	صَغَرٌ ≠ کَبَرٌ
(ناتوان تر = سست تر) ≠ توانا تر	(أضعف = أوهن) ≠ أقوى
مخفی کردن ≠ آشکار کردن	(کتمان = إضمار = ستر) ≠ إظهار
بزرگ تر ≠ کوچک تر	أكبرُ ≠ أصغرُ؛ کُبری ≠ صُغری
ستایش ≠ نکوهش	مَدَحٌ ≠ ذَمٌّ
برابری ≠ ستم	عَدْلٌ ≠ جَوْرٌ
ستمگر ≠ دادگر	ظالمٌ ≠ عادلٌ

الدرس الرابع	
شناخت ≠ ناشناخته شمرد، نشناخت	عَرَفَ ≠ أنکر، جهَل
پاکیزه	الطَّاهِرُ = النَّقِيّ

وُلِدَ ≠ مات	متولد شد ≠ مرد
رَحَلَ = سافر	کوچ کرد = سفر کرد
مَدَحَ ≠ ذَمَّ	ستایش کرد ≠ نکوهش کرد
نال = حصل علی	بدست آورد
(سَتَرَ = كَتَمَ) ≠ (أَظْهَرَ = جَهَرَ بـ)	پنهان کرد ≠ آشکار کرد
طاف = دار	طواف کرد، چرخید
وَصَلَ إِلَى = بَلَغَ	رسید
كَثَرَتْ ≠ قَلَّتْ	بسیاری، فزونی ≠ کمی
كَبَّرَ ≠ صَغَرَ	بزرگان ≠ کودکان
كَبِيرٌ ≠ صَغِيرٌ	بزرگ ≠ کوچک
(ذَهَبَ = رَاحَ) ≠ جاء	رفت ≠ آمد
العَرَبُ ≠ العَجَمُ	عرب ≠ غیر عرب
العَرَبُ ≠ العَجَمُ	عرب‌ها ≠ غیر عرب‌ها
حَدَّثَ = تَكَلَّمَ	سخن گفت
طُرِدَ = إِبْعَادَ	راندن، دور کردن
سور = جِدَار	دیوار
دارج = عامِّي	عامیانه، متداول، رایج
نَزَلَ ≠ رَفَعَ	پایین آورد ≠ بالا برد
نَزُولُ ≠ صُعُودُ	پایین آمدن ≠ بالا رفتن
(يُحِبُّ = يَرْغِبُ فِيهِ) ≠ يَكْرَهُ	دوست دارد ≠ نمی‌پسندد
الكریم ≠ اللئیم	بخشنده ≠ فرومایه
قَرَدَ = عَصَى	نافرمانی کرد
كِسَاءٌ = لباس	جامه
سَهْلٌ ≠ (جَبَلٌ = تَلٌّ)	دشت ≠ کوه
مُتَكَبِّرٌ ≠ مُتَوَاضِعٌ	مغرور ≠ فروتن
سور = جِدَار	دیوار
أَبْكُمْ، بَكْمَاءُ ≠ (ناطقٌ=مُتَكَلِّمٌ)	لال ≠ سخنگو
نَزُولُ ≠ صُعُودُ	پایین آمدن ≠ بالا رفتن
(كَثُرَ = ازدادَ) ≠ (قَلَّ = نَقَصَ)	زیاد شد ≠ کم شد
سهولة ≠ صعوبة	آسانی ≠ سختی
إِخْتِفَاءٌ ≠ ظُهُورٌ	ناپدید شدن ≠ آشکار شدن
سَهَرٌ ≠ (نام = رَقَدَ)	بیدار ماند ≠ خوابید
خُلَّةٌ = صداقة	دوستی
مَلِيءٌ، مَمْلُوءٌ ≠ فارِغٌ	پر ≠ خالی

جمع های مکسر درس به درس

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ		
ترجمه	مفرد	جمع التکسیر
نسل یا نژادی از مردم	الشَّعْبُ	شُعُوبٌ
اثر، نشانه	الْأَثَرُ	آثَارٌ
کنده کاری	النَّقْشُ	النَّقُوشُ
نقاشی	الرَّسْمُ	الرُّسُومُ
پیکره، مجسمه	التَّمَثَالُ	التَّمَائِلُ
مراسم، مظاهر عبادت و نیایش	الشَّعِيرَةُ الدِّينِيَّةُ	الشَّعَائِرُ الدِّينِيَّةُ
خدا	الْإِلَهُ	الْإِلَهَةُ
قربانی	الْقُرْبَانُ	الْقُرَابِينُ
دین	دین	أَدْيَانٌ
دوره، زمانه	الْعَصْرُ	الْعُصُورُ
پیامبر	النَّبِيُّ	الْأَنْبِيَاءُ
قوم، گروه	قوم	أَقْوَامٌ
بت	الصَّنَمُ	الْأَصْنَامُ
عید	الْعِيدُ	الْأَعْيَادُ
تبر	الْفَأْسُ	الْفُؤُوسُ
کتف، شانه	الْكَتِفُ	الْأَكْتَافُ
عضو، اندام	عُضْوٌ	أَعْضَاءُ
استخوان	الْعَظْمُ	الْعِظَامُ
خانه	الْبَيْتُ	الْأَبْيَاتُ
حدیث، سخن، نو	الْحَدِيثُ	الْأَحَادِيثُ
بیچاره	الْمِسْكِينُ	الْمَسَاكِينُ
سخن سنج، انتقادکننده	ناقد	نُقَادٌ
درس	دَرْسٌ	دُرُوسٌ
دانش	الْعِلْمُ	الْعُلُومُ
سرود	الْأَنْشُودَةُ	الْأَنَاشِيدُ
بخت	الْحَظُّ	الْحُظُوظُ
گردشگر	السَّائِحُ	السُّيَاحُ
شکار	الْفَرِيْسَةُ	فَرَايِسُ
جوجه	فَرْخٌ	فِرَاحٌ
شهید، گواه	شَهِيدٌ	شُهَدَاءُ
گفتار	قَوْلٌ	أَقْوَالٌ
کار	عَمَلٌ	أَعْمَالٌ

الدَّرْسُ الثَّانِي		
عضو، اندام	عُضْوٌ	أَعْضَاءُ
زائر [خانه خدا]، حاجی	حَاجٌ	الْحُجَّاجُ
اشک	دَمْعٌ	دُمُوعٌ
چشم - چشمه	عَيْنٌ	أَعْيُنٌ
چادر	الْخِيْمَةُ	خِيَامٌ
نیرومند، پرتوان	الْقُوَى	الْأَقْوِيَاءُ
خویشاوند	الْقَرِيبُ	الْأَقْرَبَاءُ
جا، محل	الْمَكَانُ	الْأَمَاكِنُ
پا	الرَّجْلُ	الْأَرْجُلُ
قله	الْقِمَّةُ	الْقِمَمُ
پرسش، خواستن	السُّؤَالُ	الْأَسْئَلَةُ
سید، آقا	سَيِّدٌ	سَادَةٌ
روستا	قَرْيَةٌ	قُرَى
مرد	رَجُلٌ	رِجَالٌ
روز	يَوْمٌ	أَيَّامٌ
دوست	الصَّدِيقُ	الْأَصْدِقَاءُ
ایستگاه	مَوْقِفٌ	مَوَاقِفٌ
دوست، محبوب	الْحَبِيبُ	الْأَحِبَاءُ
کتف، شانه	الْكَتِفُ، الْكَتِفُ	الْأَكْتَافُ
دندان	السِّنُّ	الْأَسْنَانُ
تمرین	التَّمَرِينُ	التَّمَارِينُ
ماده، ریشه	الْمَادَّةُ	الْمَوَادُّ
کارگر	الْعَامِلُ	الْعُمَالُ
دانش آموز	تَلْمِيزٌ	تَلَامِيذٌ
قدیمی، گذشته	الْقَدِيمُ	الْقَدَمَاءُ
ماهی	السَّمَكُ	الْأَسْمَاكُ
علاقه مند	هَآوِيٌ	هَوَاةٌ
شکار	الْفَرِيْسَةُ	الْفَرَايِسُ
بدبختی	الْمُصِيبَةُ	الْمَصَائِبُ
خانه، سرای	مَنْزِلٌ	مَنَازِلٌ
مرده	الْمَيِّتُ	الْأَمْوَاتُ
شکار	فَرِيْسَةٌ	فَرَايِسُ
قربانی، آنچه که در راه خدا ذبح کنند.	قُرْبَانٌ	قُرَابِيْنٌ
خطا، اشتباه	خَطَأٌ	أَخْطَاءُ
رستوران	مَطْعَمٌ	مَطَاعِمٌ
شاخه	شُعْبَةٌ	شُعَبٌ

أَعَظِمُ	أَعْظَمُ	بزرگتر، بزرگ
أَمْثَلُهُ	مِثَال	شبيهه، مانند
عُصُور	عصر	دوره، عصر
أَصْنَام	صنم	بت
وَجُوه	وَجْه	چهره
أَبْنَاء	إِبن	پسر، فرزند
آلِهَة	إله	خدا
الدرس الثالث		
أَلَكْتُبُ	الْكِتَاب	کتاب، نامه
أَطْعَمَهُ	طَعَام	غذا
مَزَايَا	مَزِيَة	امتیاز، برتری
التَّجَارِبُ	التَّجَرِبَة	تجربه، آزمایش
الْأُمَمُ	أُمَّة	نژادی از مردم، ملت
آلَاف	أَلْف	هزار
آرَاء	رَأى	عقیده، نظر
كُتَاب	كَاتِب	نویسنده
أَوْصَاف	وَصَف	توصیف، تعریف
ظُرُوف	ظَرْف	جا-ظروف: شرایط
السَّيَّاح	سَائِح	گردشگر
الْآثَارُ	الْأَثَرُ	اثر، نشانه
الْعُلَمَاءُ	الْعَلِيم	دانشمند
الزَّمَلَاءُ	الزَّمِيل	هم‌شاگردی، همکار
الْمَلَائِكَة	مَلَاك	فرشته‌ی آسمانی
أَعْيُنُ	عَيْن	چشم
مَحَارِمُ	مَحْرَمَة	چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.
مَسَائِلُ	مَسْأَلَة	مسئله، مطلب
مَصَادِرُ	مَصْدَر	منبع
أَنْوَاعُ	نَوْع	نوع، گونه
الْصُّحُفُ	الْصَّحِيفَة	روزنامه
أَفْكَارُ	فِكْر	فکر، اندیشه
الْأَوْضَاعُ	الْوَضْع	وضع، جا
الْأَحْوَالُ	الْحَال	حالت و کیفیت
أَفْلَامُ	فِلْم	فیلم
أَقْمَارُ	قَمَر	ماه
أَنْهَارُ	نَهْر	رود
بَهَائِمُ	بَهِيمَة	چارپا
أَعْلَامُ	عَلَم	پرچم
أَصْنَامُ	صَنَم	بت
بَرَامِجُ	بَرْنَامِج	برنامه
حِجَارَة	حَجَر	سنگ

أَعْمَالُ	الْعَامِلُ	کارگر
فِرَاحُ	فَرَح	جوجه
الْصُّخُورُ	الصَّخْرَة	صخره، سنگ سخت و بزرگ
جِبَالُ	جَبَل	کوه
الْمَعَابِدُ	الْمَعْبَد	پرستشگاه
الْأَسْمَاءُ	الْإِسْمُ	نام
الْإِخْوَانُ	الْأَخ	دوست، برادر
الدرس الرابع		
عِبَادُ	عَبَد	بنده
شُعْرَاءُ	شَاعِر	شاعر
خُلَفَاءُ	خَلِيفَة	جانشین
جَوَائِزُ	جَائِزَة	جائزه
الْأَمْرَاءُ	أَمِير	فرمانده، پیشوا، رهبر
كِبَارُ	كَبِير	بزرگ
الْحُجَّاجُ	الْحَاجُّ	زائر [خانه خدا]، حاجی
الْأَعَظِمُ	الْأَعْظَمُ	بزرگتر، بزرگ
الْأَوْلَادُ	الْوَلَدُ	پسر، فرزند
الْأَحْلَامُ	الْحُلْمُ	رویا
الشَّدَائِدُ	الشَّدِيدَة	سختی‌ها
الْإِخْوَانُ	الْأَخ	دوست، برادر
مَنَاسِكُ	مَنْسَك	آداب مناسک حج
الْأَحْبَالُ	الْحَبْلُ	تار، ریسمان
الْعَوَاصِمُ	الْعَاصِمَة	پایتخت
الرُّمُوزُ	الرَّمْزُ	نماد، سمبل
الْمَوَادُّ	الْمَادَّة	ماده، ریشه
الْأَحْيَاءُ	الْحَيُّ	زنده
الْفُقَرَاءُ	الْفَقِيرُ	ندار
الْأَغْنِيَاءُ	الْغَنِيُّ	بی نیاز



DaneshSad
دانش صد

مرجع جزوات درسی و کنکوری 🔍

بانک سوالات احتمالی نهایی و شبیه نهایی 📖

جزوه های خلاصه شده و شب امتحان 📅

کتاب های کمک آموزشی 📚



جهت عضویت در کانال ما آیدی

ذیل را در تلگرام سرچ کنید 🔍

@MoallemNew